

## مسلمانان شیعه امامی اسماعیلی ( نهضت انقلابی دینی زمان خود )



تهیه و تدوین: نورعلی دوست

مانتریاال-کانادا

۷ عقرب ۱۳۹۰

تأریخ نهضت اسماعیلیه با امامت امام اسماعیل ابن امام جعفر صادق که از طریق نص امامت آنحضرت به امامت شیعیان برگزیده شد آغاز میگردد . در مورد نخستین انتخاب جانشینی امام اسماعیل به امامت اتفاق نظر وجود دارد ، اما پیرامون دوام امامت در نسل آن با واقعه رحلتش در هنگام حیات پدر اختلافاتی را در جامعه شیعه پدید آورد .

جانبداران امامت امام اسماعیل بدلیل معمول شیعه امامیه که امام مهدی بالله است و نظر و عمل امام مخصوصاً در چنین امر مهم و روحانی دور از هر گونه اشتباه است . زیرا امام فرد معصومی است که با عالم غیب ارتباط دارد و از تمام علوم و معارف دین بر خوردار بوده کمالات نفسانی ، اخلاقی و همه صفات او کامل بوده حرکات و سکنات او در حد اعتدال و کمال انسانی میباشد . لذا این انتخاب نمیتواند اشتباه باشد و نص امامت بر اسماعیل برگشت نا پذیر است . علاوه بران نظر مخالفین خود را که امام

جعفر صادق بدلیل نوشیدن شراب مسکر از امام اسماعیل صلب اعتماد نموده جزء تبلیغات اتهام گونه میدانند . و باین قول مفروض استناد مینمایند که ( اسماعیل مردی زاهد و پارسا بود و امام جعفر صادق او را سخت دوست داشت و هنگام وفاتش بسیار اندوهناک شد و پابرهنه بدنبال جنازه اش روان گشت و چند بار فرمان داد تا جنازه را بر زمین گذاردند و به چهره او نگریست . ) ( ۱ )

ازینرو اسماعیلیان بعد از رحلت امام اسماعیل به امامت محمد فرزند اسماعیل ابن امام جعفر صادق قائل میباشند .

از دیدگاه اسماعیلیان مقام امامت شامل امام مستقر و امام مستودع میشود . بدین معنی که امام مستقر دارای صلاحیت و ریاست امامت است و امام مستودع همچون جانشین یا معاون امام و بعبارۀ وصایت کننده امام و مرید است . و دلیل بر مستودع بودن امام را باشارۀ آیه ( فمستقر مستودع ) سورۀ انعام آیه ۹۸ میدانند .

بنظر ایشان چون امام اسماعیل در زمان حیات امام جعفر صادق رحلت نمود ، امامت به فرزند او محمد بن اسماعیل میرسد ، که امام مستقر است . و آنحضرت یعنی امام جعفر صادق فرزند دیگر خود امام موسی کاظم را امام مستودع قرار داد تا وصی امام محمد بن اسماعیل باشد . همچنان اسماعیلیان به همه ی امام زاده گان بدیده قدر و احترام مینگرند .

قرار معلوم اسماعیل و عبدالله برادران تنی و مادر

شان فاطمه نواده امام حسن بن علی ( ع ) بوده است . امام جعفر صادق تا اخیر عمر فاطمه ازدواج دیگری نداشته است . امام موسی کاظم ، امام اسحاق و امام محمد پسران دیگر امام جعفر صادق از همسر دومی آن بنام حمیده بدنیا آمده اند . و محمد بن اسماعیل هشت سال از امام موسی کاظم بزرگتر بوده و بعد از پدر و عمویش عبدالله بزرگترین فرزند ذکور خاندان امام جعفر صادق بوده است . ۹

در تاریخ اسلام موضوع جانشینی در خلافت بطور عموم و موضوع جانشینی امامت در مذهب شیعه اکثراً باعث تفرقه و تقسیم مسلمانان به گروه های مختلف و متخاصم شده باعث بروز جنگهای داخلی و سبب تلفات سنگین جانی مسلمانان شده است .

بعد از وفات امام جعفر صادق که به روایت شیعه در سال ۱۴۸ هجری توسط منصور دوانیقی از خلفای بنی العباس بوسیله زهر مسموم شد . ۵۸

مریدان این امام به شش گروه تقسیم گردیدند .

۱- ناوسیه : معتقد بودند که امام جعفر صادق نمرده است و نخواهد مرد بلکه زنده است و او مهدی قائم ومنتظر است . این گروه از امام جعفر صادق روایت کرده میگویند که آنحضرت فرمود : ( اگر سر من از فراز کوهی بجانب شما منجدر شود در کشتن من جازم ( قاطع ) مباشید که من صاحب شما ام و امام با اهتدا و صاحب شمشیر ایالت و ظهورم . ) ۲

۲- فطحیه یا افطحیه : معتقد اند که بعد از امام جعفر صادق امامت به پسر بزرگ او امام

عبدالله افطح میرسد و گفتند چون عبدالله بزرگترین اولاد امام است لذا او بانیست جانشین وی باشد و باین گفتار تمسک نمودند که امام جعفر صادق فرموده است :

(( امامت در بزرگترین فرزندان من میباشد . ))  
۳

اما عبدالله افطح نیز با رحلت امام جعفر صادق بعد از هفتاد روز وفات نمود . ۴

۳- سمیطیه یا شمیطیه : این گروه پیروان ومدعیان امامت فرزند دیگر امام جعفر صادق بنام محمد دیباج اند وازین رو بنام دیباجیه یا بنام مؤسس خود یحیی بن ابی شمیط نامیده شده اند . ۵

۴- موسویه : که به امامت امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق قائل اند . ۶

۵- اسماعیلیه واقعه : که گویند امامت از جعفر صادق به امام اسماعیل رسیده بود و بدو ختم شد و وی را قائم مهدی و خاتم سلسله امامت دانند واین فرقه اسماعیلیه خالص اند . ۷

۶- اسماعیلیه مبارکی : که گویند بعد از امام جعفر صادق امامت به اسماعیل ومتعاقب آن به محمد بن اسماعیل رسیده است وحق همین است که امامت برای محمد بن اسماعیل باشد . زیرا انتقال نص از برادر به برادر فقط در مورد امام حسن و امام حسین جائز است وپس از آن جایز نیست . اسماعیلیان از همین گروه اند . که قائل بامامت محمد بن اسماعیل که بنا بدلائل امنیتی

نسبت تعقیب عباسیان خود را از انظار مخفی ساخت  
. و این ( آغاز زندگی دور از انظار عمومی تعدادی  
از امامان اسماعیلیست که بنام دوره ستر یاد  
میشود . ) ۸ کار دعوت و سازماندهی  
جنبش اسماعیلی را که بحیث نهضت دینی مترقی و  
ضد استبدادی زمان خود بود ، داعیانی که اغلباً  
غیر نژاد عرب بودند رهبری مینمودند که منتج  
به ایجاد بزرگترین حکومت اسلامی در شمال  
افریقا (خلافت فاطمیان ) شد . ولی با وجود  
اقتدار قابل ملاحظه این خلافت ؛ حسب المعمول  
زمان چنانچه در سائر خلافت های اسلامی به کرات  
اتفاق افتاده بود ، کشمکش های درون  
خانوادگی حرص قدرت طلبی گرداننده گان و معصوم  
زاده گان ، این خلافت را نیز تحت تأثیر قرار  
داده ، امام زاده گان : هر یک ابومنصور ( نزار )  
و المستعلی ملقب به (المصطفی الدین الله  
) بر سر جانشینی ، بعد از خلافت ابو تمیم معد  
المستنصر بالله دچار اختلاف شدند که به بقتل نزار  
بدست برادرش مستعلی انجامید . و اسماعیلیان بعد از  
انجام این عمل نا بخشودنی به فرقه های مختلف  
تقسیم گردیده ، دولت مقتدر اسماعیلی موسوم به  
خلفای فاطمی دچار بحران عمیقی گردید که  
پیرامون آن بطور فشرده در بخش های بعدی مرور  
خواهیم داشت .

و اما قبل براینکه وارد بحث پیرامون موضوع  
اساسی شویم ؛ در مورد امام موسی کاظم ابن امام  
جعفر صادق و پیروان او که بخش عظیمی از مذهب  
شیعه و مسلمانان جهان را تشکیل میدهند ،  
باید گفت که امام موسی کاظم بر خلاف امام

اسماعیل و محمد ابن اسماعیل همانند امام جعفر صادق از فعالیت های سیاسی دوری می جست . ولی بآنهم از گزند عباسیان در امان نماند و بارها به بهانه های گوناگون زندانی و سر انجام ( بدستور مخفیانه هارون الرشید خلیفه عباسی در زندان بغداد با نوشانیدن زهر ۱۸۳ / ۷۹۹ درگج به شهادت رسید ) . ۱۰ که بعد از شهادت آن علی بن موسی رضا فرزند بزرگ آن به امامت تعیین گردید ، و بدین طریق سلسله امامت شیعیان دوازده امامی ذریه به ذریه به امامت محمد تقی ، علی النقی ، حسن العسکری ، و محمدالمهدی ادامه میپذیرد . بعقیده ایشان امام دوازدهم صاحب الزمان بوده و در غیبت بسر میبرد و ایشان در انتظار ظهور آن میباشند . همچنان بيمورد نیست پيرامون فرقه شیعه **زیدیه** که در تاریخ اسلام مخصوصاً شیعه ؛ طریقه فوق العاده سلحشوری بوده است نیز نظر مختصری داشته باشیم .

بعد از رحلت امام زین العابدین شیعیان این امام نیز بدو گروه تقسیم شدند ؛ گروهی بامامت محمد باقر فرزند بزرگ امام و گروهی دیگری به امامت زید بن زین العابدین گرویدند . بقول ابوسعید بن نشوان حمیری ( زید در میان متکلمان و زاهدان و شجاعان بینظیر بود . میان اهل بیت پیامبر و اولاد علی فاضل ترین آنهاست . )) ۱۱

بعقیده امام زید ابن امام زین العابدین « امام عادل باید با شمشیر برای بر کنار نمودن

امام غیر عادل و تطبیق امر به معروف و نهی از منکر قیام نماید و برای ایجاد حکومت عادل اسلامی مبارزه نماید . به عقیده او هر یک از اهل بیت که عالم و توانمندی رهبری قیام و مبارزه را داشته باشند و بتوانند دنیای اسلام را از بی عدالتی نجات دهد ادعای امامت او مشروع است . « ۱۲ موصوف به اصل انتصاب ، موروثی و مهدی و تقیه اهمیتی نمیداد . و با این اعتقاد و ایمان ؛ امام زید و مریدانش بر ضد خلافت امویان اعلان جهاد نموده به شمشیر متصل شدند . ازینکه شعار جهاد و توصل به شمشیر در یک رویا روئی غیر متوازن آنهم در شرایطی که کوچکترین گذشت و ترحمی در برابر مخالفین خلافت امویان مجاز نبود و محال ؛ طبعاً نمیتوانست بر تعداد طرفداران این فرقه شیعه بیفزاید و فقط از جان گذشته گان و انقلابیون از آن حمایت مینمودند .

زید بر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان برای کافه مسلمانان صحه گذاشت ؛ البته این سیاست طرفداران چندانی در میان شیعیان حتی طرفداران خودش هم نداشت . اما اهل سنت ازین سیاست امام زید خوشنود شدند . قیام و سیاست شجاعانه و فعالانه امام زید بر ضد دستگاه خلافت امویان که چندان به امورات اسلامی و عدالت اجتماعی پای بند نبودند توجه شیعیان و سائر مسلمین را بخود جلب نمود و باعث گسترش نفوذ آن گردید .

سر انجام امام زید مانند نیای بزرگش امام حسین ابن علی ابن ابی طالب به امید وعده ریاکارانه

، دروغین و اغفال کننده لشکر صد هزار نفری مردم کوفه سال ۷۴۰/۱۲۲ علناً بر ضد خلافت امویان قیام مسلحانه نمود ؛ این قیام قبل از آغاز توسط یوسف بن عمر ثقفی کشف شد و سپاه شام با آمادگی تام در دفع قیام دست بکار شد که در نتیجه امام زید با جمله یاراناش که تا آخرین لحظات زندگی با شجاعت بی نظیر و قهرمانانه در برابر سپاه گران امویان جنگیدند ، ولی به نسبت افزونی قوای مقابل بشیوه دردناک و فجیع به شهادت رسیدند ، آنگاه یوسف بن عمر دستور داد سر **زید** را از بدنش جدا ساختند و آن را برای هشام بن عبدالملک به شام فرستادند و **بدن زید** را **در کنار بدن یاران** دیگرش در کنار کوفه به دار زدند . که در واقع تکرار واقعه المناک شهادت امام حسین ابن علی در دشت کربلا در سرزمین موجود عراق بود . و بدین طریق بعد از قیام امام حسین و قیام مختار سومین قیام بی نتیجه شیعیان و خاندان علی ابن ابی طالب بشمار میرود که بطور دردناک و فاجعه بار به ناکامی میرسد .

باید گفت که تاریخ شیعه زیدیه دارای ابعاد وسیع است و این فرقه تا کنون پیروان قابل ملاحظه ی در نقاط مختلف دنیا دارد و بحث روی آنرا ، که خارج از موضوع است با همینقدر یادی از مقاومت این دلاوران افسانوی در برابر استبداد امویان با پوشش بسنده دانسته ، و آنرا به فرصت جداگانه محول میسازیم .  
واما امام محمد باقر ابن امام زین العابدین مانند پدرش از امور سیاسی دوری می جست وعموماً



مصرف و تنظیم امور آموزش و تعلیمات اسلامی بود . در سن ۳۹ سالگی بامامت رسید و پس از ۱۹ سال امامت شیعیان در زمان حکومت هشام بن عبدالملک از خلفای اموی بوسیله زهر مسموم و به شهادت رسید . در دوران خلافت امویان (۶۶۱/۴۰ - ۱۳۲ / ۷۵۰ قلمرو و نفوذ اسلام در کشور های مختلف در اثر لشکرکشی ها و فتوحات اسلامی گسترش یافته ، اقوام ملل مختلف غیرنژاد عرب بطور روز افزون و گسترده بدین اسلام در آورده شدند . سرداران اسلام رهبری و فرماندهی سرزمین های تحت سیطره را عهده دار شده به شیوه استعمار گرانه ضمن تاراج و کشتار بیرحمانه مردم ، تا آنجاییکه توانستند فرهنگ گذشته مردم سرزمین های مفتوحه را نابود و مخصوصاً زبان عربی را بحیث زبان رسمی جاری نمودند . . مسلمانان غیر نژاد عرب که مسما به موالی بودند ، از لحاظ موقف سیاسی و اجتماعی در کتله گوری دوم قرار داشته و ادار به پرداخت مالیات ، باج و خراج دولتی و کار های شاقه میشدند . در عین حال نفوس انسانی به تدریج گسترش یافته آهسته آهسته مراکز شهری پر از جمعیت بوجود آمدند . و بدین ترتیب قشر اشرافیت مستبد عربی و وابستگان مزدور غیر عرب با اقشار مختلف شامل بازرگانان ، زمینداران بزرگ ، سرداران سپاه ، اراکین دولتی ، علما و روحانیون مرتجع وابسته بدربار بحیث طبقه ممتاز و استثمار گر جامعه عرض وجود نموده با اقتدار تام و مرفه زندگی و بر مردم حکومت مینمودند . درین میان دیگر از آیه مبارکه : ( انما المومنین اخوه ) آزادی و برادری ؛ از

جمله شعائر مهم اسلامی ؛ سراغی نبود . زندگی مردم دهات و کشاورزان کم زمین وعشائر بدوی ومردم بی زمین وبیکار رو بوخامت گرائید ؛ اما برخلاف کاخ های خلافت روز تا روز به عشرتگاه های بینظیر بدور از قواعد اسلامی تبدیل شدند . امیر المومنین ها غرق در مستی از امارت و مسلمین فراموش کرده بودند و استبداد حکام ، سرزمین های اسلامی را از هسپانیا تا هندوستان فراگیر و بیداد مینمود . همچنان بزرگان ، نخبه گان و مردم غیر عرب که بدین اسلام گرویده بودند از نحوه حکومت داری و تبعیض خلفای اموی و عباسی بستوه آمده بودند . در مجموع مومنین و اشخاص بظاهر مسلمان با پیروان ادیان توحیدی ( یهودیان و عیسویان ) علاقه مند و منتظر قیامی بودند تا در ان فعالانه اشتراک و خود را از شرّ مستبدین رها سازند . در حقیقت اینچنین شرایط ، زمینه ساز نهضت انقلابی دینی شده بود . ولی در حالیکه که هرگونه قیام ، آنهم بدون شعار دینی گناه نا بخشودنی بود ، در موجودیت رهبر غیر عربی و غیر وابسته به خاندان پیغمبر بغاوت و شرک کامل به حساب می آمد . لذا جنبش مردمی برهبری شخصیتی از اهل خاندان رسول ومخصوصاً از نسل علی و فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا که وارثان با نام و نشان دین اسلام و پرهیزگار بودند ، چشم امید دوخته بودند . علاوه برآن ، این خاندان عملاً در جمله مظلومین و ستمدیده گان قرار داشت ، چونکه : علی ابن ابی طالب بشهادت رسید به امام حسن زهر داده شد ، امام حسین را بطور بیرحمانه و فجیع با برادرانش هر یک : (عباس بن علی ، جعفر بن علی

ابوبکر بن علی ، عبدالله بن علی ، عبدالله بن عثمان  
 العباس بن علی ، عبدالله بن الاصغر بن علی ، عثمان  
 بن علی ، محمد الاصغر بن علی ، عمر بن علی ،  
 محمد العباس بن علی ، و فرزندان امام  
 حسن هر یک : قاسم بن حسن ، ابوبکر بن حسن ،  
 عبدالله بن حسن ، بشر بن حسن ، و فرزندان امام حسین  
 هر یک : علی بن الحسین الاکبر ، علی بن الحسین  
 الاصغر و ابراهیم بن الحسین . فرزندان عقیل ابن  
 ابیطالب هر یک : مسلم بن عقیل ، عبدالرحمان بن  
 عقیل ، عبدالله الاکبر بن عقیل ، عبدالله بن مسلم بن  
 عقیل ، عون بن مسلم بن عقیل ، محمد بن مسلم  
 بن عقیل ، جعفر بن عقیل ، جعفر بن محمد بن عقیل  
 ، احمد بن محمد بن الهاشمی و محمد بن ابی سعید  
 بن عقیل و فرزندان عبدالله بن جعفر و زینب بن علی  
 هر یک : عبیدالله بن عبدالله بن جعفر ، عون بن عبدالله بن جعفر ، محمد بن  
 عبدالله بن جعفر ( ۱۳ ) با تعدادی از عزیزان و صحابه گان و  
 نزدیکترین یاران آن به شهادت رسانیدند و  
 باقی اولاد و بازمانده گان این خاندان نیز در  
 شرایط نهایت دشوار و اختناق قرار داشتند .  
 مزید بر آن زهد و تقوی ، پرهیزگاری و عبادت  
 مداوم ، توأم با علم و دانش دینی و سائر  
 مکارم و فضائل اخلاقی اکثر اولاد از نسل علی ؛  
 این خاندان را در میان امت اسلامی شأن و منزلت  
 داده ، مردم ایشان را بیدۀ معصومین  
 مینگریستند و از ایشان علوم دینی می آموختند  
 ، چنانچه بیشتر دانشمندان اسلامی بشمول رهبران  
 مذاهب چهار گانه ( حنفی حنبلی ، شافعی و مالکی ) اهل  
 سنت جماعت بطور مستقیم یا غیر مستقیم از ایشان  
 علم دین آموخته اند . این موقعیت به بزرگان  
 این خاندان در میان بخشی از امت اسلامی که بعداً

بنام مذهب شیعه در درون دین اسلام مسما شد ،  
مقام روحانی معصوم بوجود آورده ؛ سر انجام  
منتج به ایجاد نوعی از آیدیالوژی تازه که در  
آن به اهل بیت رسول خدا حضرت محمد مصطفی  
بمنزله جانشینان و وارثین بر حق دین پیغمبر  
و مهتدیین بالله مقام و منزلت روحانی فوق العاده  
داده ، قایل میشوند. باید گفت که موضوع نجابت  
و اندیشه حلول نور خداوند و ارتباط روحانی آن  
با نجبا ، در میان مردم فارس نیز ریشه تاریخی  
داشته است . باین شرح که فره یزدانی یا نور  
خداوندی در خاندان نجیب ظهور میکند و از نسلی  
به نسل دیگر درین خاندان منتقل میشود . وبدین  
اساس اندیشه نجابت خاندان علی و ارتباط  
روحانی آن با فرزندان بطور طبیعی برای  
ایرانیان و خراسانیان و دیگر اقوام تحت  
حاکمیت اسلام قابل قبول افتاد و مذهب شیعه ( )  
طرفداران اهل بیت رسول الله ) بطور روز افزون در  
میان مردمان مظلوم که از خاطرات تلخ تهاجم  
اعراب و حاکمان عرب روی خوشی نداشتند نفوذ  
قابل ملاحظه نمود مزید بر آن در میان شیعیان این  
عقیده ترویج گردید که پیغمبر خدا باطن قرآن  
وتأویل باطنی آنرا از اصحابیکه توانائی فهم  
وهضم آنرا نداشتند پوشیده ومحرم نگه داشته  
واین اسرار را تنها به اهل بیت خود و در نخست  
به علی ابن ابی طالب سپرده است که نسل به نسل  
درین خاندان باقی میمانند . وبدین ترتیب مقام  
پیشوائی این خاندان بحیث میراث دار علم  
پیغمبر و اهل بیت رسول الله با مفهوم امامت در  
میان جانبداران این خاندان که به شیعیان علی  
معروف بودند مسلم گردید ؛ این عقیده

( امامت ) بعد از شهادت علی ابن ابی طالب و امام حسین بن علی اشاعه بیشتر یافت و سنگ بنای آیدیاوژی شیعیان علی و خاندان او گردیده باعث ایجاد مذهب شیعه و سبب تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی گردیده و دستاویزی برای ابد قرار دادن پیشوائی دینی و دنیوی علویان گردید . با وجودیکه علویان بنا به موقعیت و شرایطی که داشتند در حالت فوق العاده احتیاط و پرهیز از هرگونه حرکت سیاسی که انجام آن درد ناک بود قرار داشتند ؛ اما حکام خلفای اموی و عباسی پیوسته از ایشان خیال راحت نداشته مضطرب بوده ، تمام رفتار و گفتار شانرا زیر مراقبت شدید می گذاشتند و اکثراً بطور ظالمانه ، بدون موجب صرف بخاطر رفع مزاحمت خاطر شان ، امام زاده گان را پیوسته دستگیر و زندانی نموده و بطور غیر مستقیم که معمول بود مسموم مینمودند . با وجود شرایط دشوار و استبدادی دوران خلافت امویان در فاصله های زمانی کوتاه دو جنبش ضد اموی سازماندهی گردید :

۱ - جنبش توابین ( توبه کننده گان )

برهبری **سلیمان بن مرد** .

۲ - جنبش مختار

قیام توابین متشکل از آنعده افراد و اشخاصی بود که بنا بعواملی به عهد خود در قیام امام حسین وفا کرده نتوانستند و عذاب وجدان میکشیدند خواستند ، کفاره عهد شکنانه خود را در برابر امام حسین و جان باخته گان دشت کربلا تلافی کنند . و بدین مقصد با از جان گذشتگی تام اقدام به یک قیام شجاعانه و نافرجام نموده در

یک جنگ نابرابر به وحشتناکترین وجه قتل عام شدند .

ولی این قیام روحیه سلحشورانۀ شیعیان را خفه کرده نتوانست و بار دیگر قیام منسجمتری برهبری مختار بجانبداری امام ابوحنیفه فرزند بزرگ علی ابن ابی طالب ( معروف به کیسانیه ) که مدعی خلافت بود براه افتاد و این بار با یک اقدام غافل گیرانه به پیروزی رسید . مختار در نخستین اقدام خود بمنظور گرفتن انتقام خون امام حسین و یارانش و انتقام خون همه کسانیکه در راه علی و شیعیان آن بیرحمانه قتل عام شده بودند ؛ همه قاتلین ، عاملین و همه آن کسانیکه زمینه ساز شکست قیام امام حسین و سائر قیامهای شیعی شده بودند دستگیر و بوضع بالمثل ، بسزای اعمال شان رسانید . ولی این پیروزی هم دیری نپائید و دو باره بطور بیرحمانه سرکوب شد . بدین ترتیب خلافت های اسلامی پیوسته در رویارویی انبوئی از توده های وسیع مردم پر از خشم و نفرت قرار داشتند و هر لحظه در انتظار رهبر با تحرکی بودند که با شرایط دینی آنزمان موافق بوده به جنبش شکل دینی داده آنرا بدرستی سازماندهی و رهبری نماید .

در چنین شرایطی شخصیت انقلابی از موالی بنی اسد معروف به **ابوالخطاب** که در عین حال از جمله پیروان امام محمد باقر بود جنبشی را تحت رهبری امام اسماعیل و فرزندش محمد ابن اسماعیل بنیاد نهاد . امام جعفر صادق که از فعالیت های تند سیاسی ابوالخطاب ناخرسند و بیزار بود و این اقدام را در آنزمان بضرر شیعیان دانسته ازو

بیزاری جست . اما بروایتی در باطن ابوالخطاب را که از جمله ارادتمندان و مریدان خاص آن بوده خیلی دوست میداشته است .

دیری نپائید فعالیت و تبلیغات ابوالخطاب توجه حاکم کوفه را بخود جلب و در سال ۱۳۸ ه ق گرفتار و به چهار میخ کشیده شده بطور فجیع به شهادت رسید .

اما نهضت انقلابی و نو پای ابوالخطاب برهبری امام اسماعیل ابن امام جعفر صادق در وجود داعیان و پیروان دیگر امام اسماعیل با تلاش خستگی ناپذیر و خود گذرانه در مدت کوتاه شبه جزیره عرب ، مصر و سوریه ، بین النهرین ، خراسان و هند تا ماورالنهر را تحت پوشش خود قرار داده نهضت فکری آزادی خواهی و آزادی اندیشی را بنیاد و مردم را در برابر استبداد و نابرابری ، بیعدالتی ، تعصب و تبعیض نژادی بمبارزه تشویق نموده نوید پیروزی میداد .

عباسیان مانند امویان از محبوبیت اهل بیت در هراس بودند و پیوسبه کردار و گفتار امامان و اطرافیان شانرا زیر مراقبت شدید داشتند . بروایتی امام اسماعیل قصد داشته به همکاری بسام ابن عبدالله الصیرفی یکی از صرافان شهر کوفه که از جمله شیعیان تند رو بوده یک قیام مسلحانه را بر ضد حکومت برنامه ریزی نماید .

منصور خلیفه عباسی ازین اقدام اطلاع یافته ( امام جعفر صادق ، امام اسماعیل و بسام ابن عبدالله الصیرفی را بحضور خویش در مرکز خلافت جیره واقع در نزدیکی کوفه فرا میخواند . آنانرا که

مظنون به توطئه علیه دستگاه خلافت بودند به نزد خلیفه بردند . منصور از مجازات امام اسماعیل چشمپوشی کرد ولی بسام ابن عبدالله الصیرفی را به سیاست رسانید . ( ۱۴ )

جنبش آزادیخواهی برهبری امام اسماعیل روز تا روز قوام بیشتر یافته آهسته آهسته بنام نهضت اسماعیلی در میان توده های وسیع مردم گسترش یافته حرکت های ضد خلافت را بوجود و بمردم جرئت داد تا به جنبش های ملی پیوسته ؛ حکومت های مستقل را در داخل خلافت اسلامی بوجود آورند . در حقیقت نهضت اسماعیلی در تاریخ اسلام بنیانگذار جنبش های آزادیخواهی ، عدالت و اندیشه های حکمت و فلسفه است .

بعد از وفات امام اسماعیل دعوت بنام فرزندش محمد ابن اسماعیل آغاز و گسترش یافت ؛ عباسیان به جستجوی پیشوایان و سازماندهنده گان این دعوت برآمدند لذا محمد ابن اسماعیل به گفته رشیدالدین طوسی به عراق هجرت کرده و به شهر ری آمده و از آنجا به مآوند و به روستای سملا رفت . و شهر محمد آباد در ری بنام او نامیده شد . موصوف خود را از انظار حکومت که در تعقیب آن بود مخفی میداشت و فقط داعیان و اشخاص کاملاً مورد اعتماد از محل زیست آن آگاه بودند . این دوره زنده گی امام محمد ابن اسماعیل را بنام دوره ستر یاد میکنند که تا دوره های بعدی امامان اسماعیلی هر یک : عبدالله بن محمد ملقب به وفی احمد ؛ احمد ابن عبدالله ملقب به تقی محمد ؛ حسین بن احمد ملقب به رضی الدین عبدالله که در ستر قرار داشتند و به ائمه مستور مسما اند ؛ اقامت گزیدند . و اما محمد ابن اسماعیل در دوران ستر چندین فرزند داشت که در خراسان



و مرز گندهارا ( قندهار ) و در قلمرو سند  
اقامت گزیدند و ازین جایگاه ها داعیان آنها  
به شهرها روی آورده مردم رابه کیش خود فرا  
میخواندند .

بدین ترتیب سیر انکشاف نهضت اسماعیلیه را  
میتوان طی مراحل مختلف به بررسی گرفت .

مرحله اول : که با تاریخ شیعه دوازده امامی  
مشترک است از ۱۰ هجری الی ۱۴۸ هجری یعنی از  
امام اول شیعیان علی ابن ابی طالب الی امامت  
امام جعفر صادق را در بر میگیرد . این دوره  
از مرگبارترین و مصیبت بارترین دوره زمانی  
برای شیعیان علی ابن ابی طالب بشمار میرود .  
یعنی مولانا علی ، مولانا حسن ، مولانا حسین امام  
ابو حنیفه علی با دیگر فرزندان و نواده  
گان علی که بیشترشان شهدای دشت کربلا بودند  
، با بزرگترین شخصیت های صدر اسلام که با رسول  
خدا و اهل بیت آن دوست و به اصحاب کرام مسما  
بودند و صدها یاران و پیروان این خاندان از  
جانب خلفای اموی و عباسی با بی رحمی و فجیع  
ترین حالت به شهادت رسیدند . باید بیان نمود  
که با وجود همه ی جور و جفا ، شکنجه و اختناق  
، تعقیب ، ظلم و شکنجه قتل و کشتار بیرحمانه این  
خاندان ، یاران و هواداران آنها در طول خلافت  
خلفای اموی و عباسی از تأثیر پذیری ، نفوذ  
و اعتبار معنوی خاندان علی ابن ابی طالب کاسته  
نشده ، بر خلاف حقانیت ، موقف و موضع آشتی  
ناپذیری این خاندان را در برابر این همه نا  
روائی ها روز تا روز مستحکمتر ساخت . علاوه  
بر آن ؛ این خاندان نیز در تمام حالات مبارزه  
با قبول هرگونه قربانی ، جنبش آزادیخواهی را  
رهبری و همرائی مینمودند . قابل یادآور است  
خاندان علی ابن ابی طالب که به اهل بیت رسول

الله معروف بودند از حیث داشتن فضیلت علم و تقوا ، سخاوت ، مهربانی و استعداد رهبری در میان مسلمین آن زمان ممتاز و از هر لحاظ نسبت به خلفای اموی و عباسی که بدور از فضائل علمی اخلاقی و اسلامی در عشرتکده های کاخ های مجلل خلافت خوشگذرانی داشتند ؛ قابل مقایسه نبوده دارای شائستگی فروان در عرصه های مختلف اجتماعی و سیاسی بودند .

مرحله دوم تاریخی این نهضت از سال ۱۴۸- ۲۶۸ هجری را در بر میگیرد که بنام دوره ستر یاد میشود . این دوره از از زمان آغاز امامت محمد ابن اسما عیل آغاز و تا اعلان خلافت عبیدالله ملقب به الامام المهدي بالله در المغرب دوام مینماید . باید تذکر داد که واژه ستری که اسماعیلیان برای امامان خود بکار برده اند بمفهوم مخفی بودن امام از انظار و تعقیب دشمنان مخصوصاً عمال حکومتی که در جستجوی ایشان بودند ، ولی امام با اشخاص مورد اعتماد خود در ارتباط میباشد . ازینرو مفهوم استفاده از کلمه ستر با کلمه غیابت امام دوازدهم شیعیان بنام محمد ملقب به المهدي تفاوت دارد . به عقیده شیعیان دوازده امامی امام محمد المهدي بعد از شهادت پدرش امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هجری در سن پنج سالگی به امامت رسید و با آغاز امامتش بخاطر احساس خطر از خلفای عباسی غیبت نمود و این غیبت شامل دو حالت است : اول - غیبت کوچک : که حدود هفتاد سال طول کشید و درین دوره امام از طریق چهار نماینده مخصوص خود با شیعیان ارتباط برقرار مینمود . دوم : غیبت بزرگ - که بعد از غیبت کوچک آغاز گردیده و تا کنون که بیش از یک هزار و یکصد و چند سالی

میشود امام غایب بوده هیچ نماینده مخصوصی ندارد . و شیعه را به مراجع تقلید که شامل علما و فقها میشود حواله داده اند . بعقیده ایشان آنحضرت در حال حاضر زنده و در روی زمین و در میان مردم زندگی میکند ولی هیچکس او را نمیشناسد . و هر وقتی که خداوند خواست ایشان ظهور نموده حکومت عدل واحد جهانی را تشکیل میدهد .

ولی امامان نهضت اسماعیلیه از آغاز ایجاد این جنبش ، بطور مستقیم یا غیر مستقیم بوسیله داعیان توانا ، فداکار و با فضل در جهت بیداری و بسیج توده ها برای مقابله با استبداد و بی عدالتی و تبلیغ و اشاعه علم و فلسفه ، تحلیل و تأویل مسائل و موضوعات عقلی و رابطه آن با دین توجه زیاد داشتند . و این امر باعث بسط و گسترش نفوذ این طریقه در میان اهل علم و فضل و مخصوصاً اهل علم و دانشی که از تعصبات و فتوا های دستوری ، کاذب و تعصب آلود عذاب وجدان میکشیدند ؛ گردید . تبلیغات روشنگرانه و جانبازانه داعیان اسماعیلی توأم با ترویج روحیه مقاومت در برابر استبداد ، تبعیض و تعصب راه را برای نشر افکار آزاد اندیشی و آزادی خواهی کشوده بمردم احساس زنده استدلال و تفکر دو باره بخشید . « این جنبش در میان روشنفکرانی سر شناس مانند بلعمی وزیر ، جیهانی وزیر ، رودکی بلخی ، شهید بلخی ، فردوسی ، ابوریحان بیرونی ، ابوعلی ابن سینا ، ناصرخسرو و دیگران نفوذ داشت و انواع مبارزات مسالمت آمیز و قهر آمیز را تجربه

شخصیت و خلاقیت های بینظیر داعیان اسماعیلی در ابراز نظر داکتر براون مؤرخ بزرگ اروپائی « دعوات مبلغین ماهر و فداکار و با دانش عمیق دارای قلب انسانی بودند و بر اسلوبی تسلط داشتند که به کمک آن آئین خود را به بهترین نحو میتوانستند در دماغ متنوع ترین کرکترها القأ کنند. » بطور واقعی ، بیطرفانه و بدور از تعصب بیان گردیده است. ۱۶

همچنان تعدادی از متفکرین اسماعیلی که به علوم و فنون و فلسفه همان عصر دسترسی داشتند تحت عنوان اخوان الصفا مقالات و یادداشت های علمی ، فلسفی و اجتماعی خود را که شامل پنجادو رساله است { چهارده رساله در بخش ریاضی ؛ هفده رساله در بخش طبیعیات ده رساله در علوم عقلیات یازده رساله در امر شرعی و الهیات باضافه یک رساله که خلاصه همه است. } در قالب داستانها بشیوه ساده و منطقی بیان و جزوه جزوه بطور مخفیانه در میان مردم پخش مینمودند . مضمون و محتوی این مقالات عمدتاً از عقاید و اندیشه های فلسفی ایرانی ، هندی و یونانی تأثیر پذیر بوده ، به نسبت فضای حاکم بر جامعه که امکان توضیح و تبلیغ مسائل فلسفی قدغن شده بود فیلسوفان ناگزیر بودند تا بیشتر اندیشه های فلسفی شانرا جنبه دینی بدهند . در دین اسلام ، نهضت اسماعیلی یگانه فرقه بدون تعصب اسلامی بود که زمینه های ورود اندیشه های فلسفی را در دین اسلام فراهم و فیلسوفان معتقد به اندیشه های دین باوری را بخود جای

داد . با آنکه هویت و مشخصات گروه اخوان الصفا بنا به اوضاع مختلف آنزمان پنهان بود اما قرار معلوم این متفکرین که به قول القفطی در اخبارالحکما (ابوالحسن زنجانی ، ابواحمد المهرجانی ، ابوسلیمان محمدالبستی ، ابوالحسن العوفی ، و زید بن رفاعه ) بوده اند که کار و فعالیت های تحقیقاتی خود را در تفاهم و هماهنگی امام اسماعیلی عبدالله ملقب به وفی احمد فرزند محمد ابن اسماعیل انجام میداده اند . اندیشه های علمی و فلسفی گروه اخوان الصفا جامع و بدون تعصب و دارای جهان بینی وسیع زمان خود بوده از علوم معاصر بخود بهره میگرفته اند . چنانچه در متن یکی از مقالات این محققین این عقیده بصراحت بیان شده است : « بر ذمه برادران ماست بهر دانشی خصومت نشان ندهند و هر نوع کتاب را رد نکنند . آنها نباید در مورد آئینی تعصب بخرج دهند ، چون عقاید ما تمام آئین ها را در بر میگیرد و شامل تمام دانش ها میشود . » ( ۱۷ ) بحث پیرامون عقاید و اندیشه های فلسفی اسماعیلیان را بخاطر گسسته نشدن نظری به رویداد های تاریخی که شامل بحث آخر این بررسی میشود با ابراز پوزش که در بخش بعدی این موضوع گنجانیده شده است موکول میداریم ؛ مطالعه خواهید فرمود .

و اما در تاریخ اسماعیلیان شخصیت های متفکر و شجاع زیادی بوده اند که تحت عنوان داعی یا بی نام و نشان نهضت ضد استبدادی ؛ تعصب و تبعیض را سازماندهی و رهبری مینمودند که یکی

ازین جمله ابو عبدالله حسین ابن احمد معروف به شیعی بود که در سال ۲۸۰ هجری / ۸۹۳ عیسوی بعنوان داعی اسماعیلی در میان طایفه بربر کتامی یکی از نواحی مشرق الجزیره فعلی مشغول تبلیغ و ترویج عقاید اسماعیلی گردید . و در مدت اضافه از ده سال موصوف توانست در میان مردم مغرب زمین نفوذ زیادی حاصل نموده ، نوکیشان قابل ملاحظه را جذب اندیشه و تفکر اسماعیلیه نماید . بربرها در المغرب زمین طایفه سلحشور و در شجاعت و جنگجویی شهره تأریخ اند ؛ این قوم در لشکر کشی ها و فتوحات اولیه اسلامی نیز اشتراک فعال داشه غنایم زیادی را بدست آورده بودند . ابو عبدالله شیعی توانست طی اضافه از ده سال فعالیت و نفوذ خود درین ساحه مخفیانه لشکری را بوجود آورد . این لشکر که مخصوصاً از بربر هائی تشکیل شده بود که از ستم ملی و استبداد طبقاتی و فشار حکام دولتی بستوه آمده بودند و برای جنگ تازه با مورال عالی بمنظور احراز حاکمیت سیاسی اسماعیلیان منتظر فرمان داعی خود بودند . این منطقه توسط حاکمانیکه از جانب خلفای عباسی انتخاب میشدند ؛ اداره میگردد و اکثراً مسلمانان اهل سنت جماعت مربوط به مذهب مالکی درینجا زندگی مینمودند . سرانجام داعی عبدالله شیعی در سال ۲۹۰ هجری ۹۰۳ عیسوی اقدام به فتح المغرب (الجزیره ، تونس ، و مراکش موجود) نموده به پیروزیهای چشمگیری نائل گردیده و در نخست توانست شهر قیروان را بعد از محاصر فتح نماید . درین اثنا زیادت الله سوم حاکم شهر قیروان که قدرت دفاع از حاکمیت را از دست داده بود بمصر فرار

نمود . با فتح این شهر بزرگان ، متنفذین و مردم شهر به استقبال داعی برآمده پیروزی او را تبریک گفتند . داعی ابو عبدالله شیعی بعنوان نایب و نماینده مهدی بمدت یکسال درینجا حکومت نمود . موصوف در نخستین اقدام خود طی فرمان عفو عمومی بمردم قیروان خلاف رسم فتوحات اشغالگرانه سرلشکریان اموی و عباسی که جان و مال و منال مردم را به غنیمت میبردند ؛ امان جان و مال داد . و بمناسبت این پیروزی جشن عظیمی برپا کرد . در تمام خطبه های نماز دعا به اهل بیت را افزود و همچنان در آذان نماز موافق به آذان اهل تشیع تغییراتی بوجود آورده برای نخستین بار فعالیت های تبلیغی و ترویجی از اصول و مراسم شیعی در میان مردم آغاز گردید . همچنان در مراکز و دستگاه های مهم حکومتی افراد مورد اعتماد و اهل کار گماریده شدند . و بحکم داعی سکه های جدیدی ضرب شدند که بر روی آنها از آشکار شدن حجتہ الله ( امام اسماعیلی ) نوید داده شده بود . با انتظام همه جانبه دستگاه اداری و نظامی حکومتی ؛ داعی ابو عبدالله شیعی با همکارانش بران شدند تا سائر مناطق المغرب را نیز فتح نماید . موصوف این برنامه را از سجماسه در سال ۲۹۶ هجری / ۹۰۹ عیسوی آغاز نمود که طی دو ماه آنرا تسخیر نمود . دلیل انتخاب اول فتح این منطقه عبارت از آن بود که عبیدالله ابو محمد ملقب به مهدی بالله امام وقت اسماعیلیان درینجا بطور گمنام و در حالت اختفا زندگی مینمود ؛ جالب اینجاست که در هنگام این وقایع قبل از فتح شهر ، امیر سجماسه از موجودیت امام اسماعیلی آگاهی حاصل

مینماید ، موصوف که شرایط را بنفع اسماعیلیان  
میبیند با احتیاط و نگرش به عواقب بعدی با  
روحیهٔ مصالحه آمیز موصوف را در منزلش تحت  
نظارت و حفاظت قرار داده سر انجام بوی اجازه  
میدهد تا به داعی اش بپیوندد . داعی ابو  
عبدالله شیعی بعد از انتظام همه جانبهٔ امور و  
ایجاد نظم و حاکمیت در سال ۲۹۶ [ هجری / ۹۰۹  
عیسوی طی مراسم خاصی ، همهٔ زمام امور و قدرت  
حکومتی را به امام خود عبدالله ملقب به المهدی  
بالله میسپارد و او را بحیث خلیفه مسلمین  
معرفی میدارد . و بدین صورت دورهٔ ستر امامت  
اسماعیلیه درین زمان به پایان میرسد .  
سرانجام عبدالله ابومحمد بعد از مدتی با دستگا  
ه رهبری ولشگری اش به قیروان بر میگردد و دو  
روز بعد از ورود در اولین نماز جمعه در سال  
۲۹۷ هجری / ۹۱۰ عیسوی برای اولین بار در تمام  
مساجد قیروان خطبهٔ نماز جمعه بنام عبدالله  
الامام المهدی بالله امیر المؤمنین خوانده  
میشود . و بدین صورت اساس نخستین خلافت شیعی در  
دنیای اسلام در مقابل خلافت عباسیان که از اهل  
جماعت سنی نمایندگی داشتند بوجود آمد که بر  
پایهٔ احکام فقه شیعهٔ جعفری قضاوت و اجرائت  
مینمود . موضوع دیگر که ذکر آنرا نباید نا گفته  
گذاشت نقش فعال ابوالعباس برادر ابو عبدالله شیعی  
که شخص نهایت فاضل و دانشمند زمان خود بود و  
در کنار برادرش برای به پیروزی رسانیدن نهضت  
اسماعیلی مبارزهٔ خستگی نا پذیری را انجام  
داده است . موصوف در مجامع عمومی و حتی در  
مناظرات علنی بداخل مساجد با قبول از خود گذری  
از اندیشه های شیعی و اهل بیت رسول الله دفاع



مینموده است . این دو برادر بنا به اهلیت و برازنده گی ، شخصیت و خصوصیات نهایت نیک انسانی که دارا بودند در میان مردم المغرب مخصوصاً در میان بربر ها دارای منزلت و محبوبیت خاصی بودند . ابو عبدالله توسط شخصیت فعال و دانشمند اسماعیلی که مقام داعی در فرقه قرمطیان داشت به مسلک اسماعیلی گرویده بود . بطور مختصر قابل تذکر میدانیم که فرقه قرمطیه همان اسماعیلیانی اند که معتقد اند که امام محمد ابن اسماعیل امام دور هفتم است که دور هفت روز ، دین به او خاتمه یافته است . ایشان از مرگ آن نیز انکار نموده معتقد اند که او نمرده بلکه غائب است و انتظار دارند تا ظهور نموده و شریعت تازه ی را بمیان می آورد . ازین رو به سلسله اعقاب امامان نسل بعدی محمد ابن اسماعیل اعتقاد ندارند . مؤسس این فرقه شخصی بنام حمدان ابن اشعت قرمطی که بصفه داعی نهضت شیعی اسماعیلی به بین النهرین فرستاده شده بود ، موصوف در اثر کار و فعالیت های مؤثر تبلیغاتی خود در میان مردم این منطقه و بحرین نفوذ قابل ملاحظه پیدا نموده سر انجام دست اندر کاران این نهضت ؛ بحرین را از تسلط خلفای عباسی خارج و حاکمیت مستقلی را تأسیس نموده پیوسته با خلفای عباسی در گیر اختلافات دشمنانه و آشتی نا پذیر بودند . ماجرا جوئی های وحشتناک این فرقه مخصوصاً حمله به مکه معظمه و قتل و غارت درین مکان مقدس اسلامی ، کندن حجرالاسود بامید تغیر مکان زیارت حج از شهر مکه به شهر لحسا و تاراج کاروانهای حجاج ؛ دنیای اسلام را تکان داده عالمی از تبلیغات

منفی را متوجه‌شان نمود . دشمنان اسماعیلی  
اکثراً درین میان کسانیکه از اختلافات  
اسماعیلیان با قرمطیان آگاه نبودند ازین  
تبلیغات بر ضد اسماعیلیان فاطمی نیز بهره  
میبردند . با آنکه خلفای فاطمی ازین کردار  
قرمطیان سخت متنفر بوده برای برگردانیدن  
حجرالاسود تلاش زیاد نمودند که سرانجام این سنگ  
بعد تقاضای های پی در پی خلفای فاطمی در بدل  
یک معامله‌گزار مالی با خلفای فاطمی و عباسی  
به مکان اصلی آن برگردانیده شد .

قابل ذکر میدانیم که بیحرمتی در برابر خانه  
کعبه سابقه دارد که بطور نمونه یکی دیگر ازین  
وقایع را که در دوران خلافت عبدالملک مروان بن  
حکم نهمین خلیفه اسلام از خاندان اموی رخ داده  
بود یاد آور میشویم :

بطوریکه عبدالله بن زبیر حاکم مکه از بیعت به  
خلیفه جدید اموی سرباز زد ؛ خلیفه برای گرفتن  
بیعت جبری از مردم مکه و بسزا رسانیدن زبیر  
حاکم آنجا ؛ حجاج بن یوسف ثقفی والی بصره را  
که در قساوت و بیرحمی و قتل عام مردم شهره بود  
در رأس سپاه گرانی به مکه فرستاد عبدالله بن زبیر  
که تاب مقاوت را در برابر این قوا نداشت بخانه  
کعبه پناه برد . در اسلام رسم برین است که در  
دیار مکه هرگونه بغاوت حرام و شرک است وبخصوص  
شخصی که به خانه کعبه پنا بیاورد به حرمت خانه  
کعبه از تعرض مصون است . ولی حجاج با این همه  
قاعده ها و اصول اسلامی وقعی نگذاشته خانه کعبه  
را محاصره نمود و به سپاه فرمان داد تا خانه  
کعبه را با منجنیق ویران کنند .

« در ابتدا تیر اندازان از اجرای این فرمان اکرا داشتند ، اما حجاج به آنها گفت : ای یاران ، این خانه را بکوبید تا از هدایای خلیفه عبدالملک بهره مند شوید ، و این بار تیر اندازان که از گشاده دستی امیرالمؤمنین آگاه بودند دیگر درین کار درنگ نکردند . » ( ۱۸ )

« سپاهیان خلیفه خانه کعبه را گشودند و سر عبدالله بن زبیر را در حرم آن بریدند ، سپس خانه کعبه را بصورتیکه در تاریخ اسلام سابقه نداشت آتش زدند و حجرالاسود را چهارپاره کردند . آنگاه سه روز تمام در خود مکه کشتار کردند و بعد روبرو به مدینه آوردند و مردم آنرا نیز دسته دسته کشتند و هر دری را که بسته یافتند آتش زدند و شمشیر بر دست به زنان قریش تاختند و مقنعه ( سرپوش یا چادری ) از سرشان کشیدند و خلخال ها ( پای زیب یا زیورات پا ) را از پایشان در آوردند . » ( ۱۹ )

ما این واقعه را ازان سبب درینجا آوردیم تا خواننده گان بدانند که حرمت همه مقدسات پیوسته در ورای خط قرمز منافع و جاطلبی های سرمداران بظاهر مسلمان بویژه اینچنین صدر نشینان جهان اسلام قرار داشته است . و حال به اصل موضوع بر میگردیم !

نهضت قرمطیان در حدود دو صد سال حاکمیت پیوسته مایه نگرانی خلفای عباسی بودند .

نحوه سیستم حکومتداری و مناسبات مردم با اراکین دولتی و طرز مناسبات اجتماعی تحت اداره نهضت قرمطیان هرگاه موجودیت سی هزار برده زر خرید زنگی و حبشی را که بمقصد کار

کشاورزی و باغبانی از دیگر جاها خریداری و استخدام شده اند و در آن زمان متأسفانه معمول بوده در نظر نگیریم تا حدودی اجتماعی و عادلانه بوده است. توجه به بهبود و رفاه عامه از طریق توزیع هزینه های عمومی بمردم عامه و کمک به بینوایان و مستمندان اساس مسئولیت و پالیسی حکومت قرمطیان را تشکیل میداده است که در قلمرو هیچ خلافت و امارت آن زمان دیده نشده است. برای توجیح این بیان بهتر است قسمت محدودی از خاطرات سفرنامه حکیم ناصر خسرو بلخی که چشم دید خود را از اوضاع و احوال نحوه حکومتداری و زندگی مردم تحت حکومت نهضت قرمطیان بیان فرموده اند نقل نمائیم :

« . . ابوسعید وصیت کرده فرزندان خود را که « مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند و محافظت کنند رعیت را به عدل و داد و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم . » اکنون ایشان را قصر عظیم است که دارالملک ایشان است و تختی که شش ملک به یک جای بران تخت نشینند و به اتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند . و شش وزیر دارند. پس این شش ملک بر یک تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد به کنکاج ( کنکاش یا مشورت ) یکدیگر میسازند و ایشانرا در آنوقت سی هزار بنده درم خریدۀ زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند . و از رعیت عشر چیزی نخواستندی . و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض ، او را تعهد کردندی تا کارش نیکو شدی . و اگر زری کسی را بر کسی دیگری بودی ، بیش از مایه او طلب نکردندی . و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند چندانکه کفاف او باشد ، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او به کار آید بخیریدی و بمراد خود زر ایشان همانقدر که ستده بودی باز دادی . و اگر کسی از خداوندان ملک و اسباب را ملکی خراب

شدی وقوت آبادان کردن نداشتی ، ایشان غلامان خود را نامزد کردند که بشندی و آن ملک و اسباب آبادان کردند و از صاحب ملک هیچ نخواستندی . و آسیا ها باشد در لحساکه ملک سلطان باشد و به سوی رعیت غله آردکنند که هیچ نستانند . و عمارت آسیاب و مزد آسیابان از مال سلطان دهند و آن سلاطین را سادات گفتند و وزیرای ایشان را شائزه ( ۲۰ )

منظور ازین معرفی نهایت مختصر نهضت قرامطه که مبحث بزرگ است ؛ برآن بود که اهداف اساسی این نهضت بر بنیاد تحقق شعار آزادی ، عدالت اجتماعی و تأسیس حکومت اسلامی تحت قیادت اهل بیت رسول الله بود و طبقه زحمتکش و محروم جوامع اسلامی گروه های دینی غیر اسلامی و اندیشه های عموماً غیر مذهبی و ضد تعصبات مذهبی جامعه به امید تحقق آزادی های مدنی و عدالت اجتماعی که شعار اساسی نهضت اسماعیلیان بود به این نهضت پیوسته بودند . چنانچه در چشم دید حکیم ناصر خسرو از شرایط زندگی اجتماعی و حالت مدنی اجتماع قرمطیان که در همه اظهارات آن پیرامون حالت زندگی مردم در شهر لحسا بطور نمونه ملاحظه شود مردم این شهر و همه آنکسانیکه با هر رسم و آئین مذهبی به قلمرو قرمطیان وارد میشدند در اجرای مناسک دینی و سائر مسائل زندگی آزاد بودند و بشیوه انساندوستانه با ایشان مناسبت میشده است . موضوع مهمتر از همه وقابل توجه اهمیت دادن رهبران این نهضت به آرای عامه است . که در شیوه رهبری ساختار حکومتی ، اتخاذ و اجرای تصامیم در موارد مهم مربوط به عامه و مسائل حکومتی در دوران رهبری ابوسعید و همچنان جانشینان او بوضوح منعکس میشود . قابل تذکر است که نحوه طرز اداره و توجه لازم به بهبود و رفاه اجتماعی از طریق اجلاس شورای عقدانیه مشتمل بر اراکین حکومتی رجال و

نماینده گان با نفوذ خاندان ها و اقوام ساکن در حاکمیت قرمطیان بوده توأم با بحث و رأی زنی انجام میپذیرفته است . نحوه حکومتداری و سیستم نظام اجتماعی قرمطیان بحرین با دیگر بلاد های اسلامی و حکومت مسلط بر آنها تحسین بر انگیز و اصلا قابل مقایسه نمیباشد .

در قاره دیگر داعی ابو عبدالله و برادرش ابوالعباس که با مبارزات خستگی نا پذیر و فداکاریهای بینظیر خود و همسنگران و همفکران شان به امید اعمار جامعه بمراتب عادلانه و مرفه تر از قرمطیان بحرین که وعده آنرا همواره به همکیشان شان داده بودند ، اینک در برابر امتحان بزرگ قرار گرفتند . اما بر عکس عبیدالله الامام مهدی بالله که بوسیله ایشان بحیث امیرالمؤمنین اعلان و اکنون صاحب همه اختیارات است بیشتر ب فکر تقویت قشون ، ترتیبات و تشریفات نظام حکومتی و وسعت قلمرو حاکمیت نظام در بلاد اسلامی و مقابله با خلفای متخاصم عباسی است که بدون شک وجوه مالی هنگفت و کمر شکن و خراج بمراتب بیشتر از نظام حکومتی قبلی را میطلبد که آنرا بائیست همین مؤمنین داخل قلمرو نظام بپردازند . در عین حال به نسبت موضع گیری های مداوم داعی در برابر خلیفه بخاطر چگونگی رابطه و مناسبات با مخالفین و توجه به بهبود وضع همه گانی مردم که نسبت جنگ های مداوم بدتر شده بود ؛ داعی را در موقعیت نهایت دشواری قرار داده ، نفوذ ، اعتبار و تأثیر پذیری اظهار نظریات آن رفته رفته رو به کاهش گرائید که سر انجام آهسته آهسته باعث بروز اختلافات میان داعی و امام شده که بطور لاینحل باقیمانده باعث تیرگی روابط و اعتماد متقابل گردید . سر انجام خلیفه پنداشت که گویا داعی ابو عبدالله شیعی با برادرش ابوالعباس در اتحاد با رؤسای قبایل کتامة در صدد چیدن توطیة

بر ضد او اند لذا دستور داد تا توطیه گران  
اشد مجازات شوند . و این دستور در سال ۲۹۸ هجری  
/ ۹۱۷ عیسوی مخفیانه اجرا گردید و انجام آن  
باعث خشم و انزجار همه علاقه مندانیکه در زیر  
لوا و شعار شان مبارزه و فداکاری نمودند  
گردیده دست به شورش زدند ولی بطور خشونت  
آمیز سرکوب گردیدند .

داستان غم انگیز ابو عبدالله شیعی با برادرش  
ابوالعباس که نجات جان عبیدالله المهدی ، احراز  
قدرت و ایجاد خلافت فاطمیان محصول آنهمه  
فداکاری و زحمتکشی شان بود شبیهه داستان  
المناک سرنوشت ابومسلم خراسان است که عباسیان  
را به خلافت رسانید ولی ناجوانمردانه با نیرنگ  
و فریب اولاً از جانب المنصور بالله ملقب به ابو  
دوانیق به او عنوان سردار سرداران اسلام داده  
وبعد از جلب اعتماد موصوف را با اعزا و اکرام  
بدربار خود بعنوان ملاقات دوستانه و کاری دعوت  
نموده بمحض ورود بدرون قصر توسط مزدوران از  
قبل آماده شده و مسلح با دشنه های تیز که مانند  
خفاشان در زیر پرده ها پنهان ساخته شده بودند  
به اشاره او در حضور خلیفه الاسلام والمسلمین  
در حالیکه ابومسلم خراسانی بمحض ورود با  
فراغت تام خلع سلاح شده بود بطور وحشیانه ،  
جنایتکارانه و ظالمانه پاره پاره گردید .  
باید گفت که اینگونه واقعات در تاریخ اسلام  
متأسفانه کم نبوده اند .

و اما ابو محمد عبیدالله الامام المهدی بالله  
نخستین خلیفه فاطمیان برای پاداش کار های  
ارزشمند و زحمات بینظیر ابو عبدالله شیعی و برادر  
فاضلش ابوالعباس مراسم جنازه با شکوهی را طی  
امامت خودش بر پا میدارد و دران از خدمات  
وشایستگی های هر کدام شان تمجید و همچنان از  
نظریات و مخالفت های شان نسبت به اداره امور  
و تدارک اقدامات دربراندازی نظام ، بیان و

اقدامات خود را در زمینه سرکوب شان که در نزد هواداران شان توجیح نا پذیر بود بر حق جلوه میدهد .

اما باید گفت که برای شخصیت انقلابی و دارای آرمان مردمی ، زندگی به معنای تحقق آرمانهای توده هاست ؛ زندگی این دو شخصیت در حقیقت بدون به انجام نرسانیدن آرمانهای اساسی به فرجام خود رسیده بود . و این مرگ بود که به ایشان زندگی دوباره و جاودانه بخشید .

و بدینترتیب نهضت اسماعیلی نخستین خلافت را تحت قیادت ابومحمد عبیدالله الامام المهدی بنام خلافت فاطمی در شمال افریقا همطراز خلافت عباسیان بوجود و دنیای اسلام دارای دو خلافت اسلامی شد که هرکدام دیگری را تا سرحدات تکفیر مذمت مینمودند . و نهضت اسماعیلی نیز شامل مرحله دیگری از مبارزات خود با دیدگاه ها و شیوه دیگری از حیات خود گردید خلافت فاطمی طی دوران سه خلیفه فاطمی : ( ابو محمد عبیدالله المهدی ، قائم ابوالقاسم محمد ؛ منصور ابو طاهر اسماعیل ) در قیروان ومهدیه متمرکز بوده بیشتر در گیر نا امنیها و جنگ های داخلی بود . ولی در دوران خلافت معز ملقب به المعز الدین الله حکومت فاطمی آمادگی خود را برای تسخیر قلمرو مصر که منطقه بسیار با اهمیت و استراتژیکی بود گرفته در سال ۳۵۷ هجری لشکر گرانی را بسرداری جوهر بدانجا اعزام نمودند . جوهر با پیمودن مسافت طولانی و گذار از همه ممانعت های طبیعی ونظامی سرانجام مصر را فتح نمود . موصوف در میان فسطاط ، مصر وعین الشمس شهر جدیدی را بنا نمود که بنام قاهره معزیه شهرت یافت . جوهر سردار با تدبیر و درایت اسماعیلی بتدریج شهر های صعید ، دمیاک ، مکه و مدینه ، فلسطین ، دمشق و سائر مناطق شام را نیز فتح و از تصرف عباسیان بیرون آورد . وبدینصورت قلمرو



خلافت فاطمیان شامل حدودات وسیعی گردید . قبل از ورود جوهر به مصر ساکنین اینجا در شرایط قحطی و کمبودی مواد خوراکی قرار داشتند حکومت فاطمی توانست در اندک زمان به رفع این بحران ترتیب اثر داده اوضاع اقتصادی و اجتماعی را بهتر سازد .

## خلفای فاطمی مصر

-	ابو محمد عبدالله	ملقب به مهدی	۲۹۷ هجری / ۹۰۹ میلادی
-	ابوالقاسم محمد	ملقب به قائم	۳۲۲ هجری / ۹۳۴ میلادی
-	ابو طاهر اسماعیل	ملقب به منصور	۳۳۴ هجری / ۹۴۵ میلادی
-	ابو تمیم معز	ملقب به معز	۳۴۱ هجری / ۹۵۲ میلادی
-	ابو منصور نزار	ملقب به عزیز	۳۶۵ هجری / ۹۷۵ میلادی
-	ابوعلی منصور	ملقب به حاکم	۳۶۸ هجری / ۹۹۶ میلادی
-	ابوالحسن علی	ملقب به ظاهر	۴۱۱ هجری / ۱۰۲۰ میلادی
-	ابو تمیم	ملقب به مستنصر	۴۲۷ هجری / ۱۰۳۵ میلادی
-	ابوالقاسم احمد	ملقب به مستعلی	۴۷۸ هجری / ۱۰۹۴ میلادی
-	امیر ابوعلی	ملقب به منصور	۴۹۵ هجری / ۱۱۰۱ میلادی
-	ابوالمیمون عبدالمجید	ملقب به حافظ	۵۲۴ هجری / ۱۱۳۰ میلادی
-	ابوالمنصور اسماعیل	ملقب به ظافر	۵۴۴ هجری / ۱۱۴۹ میلادی
-	ابوالقاسم علی	ملقب به فائز	۵۴۹ هجری / ۱۱۵۴ میلادی
-	ابو محمد عبدالله	ملقب به عاضد	۵۵۵ - ۵۶۷ هجری /

۱۱۶۰ - ۱۱۷۱ میلادی

دوران خلافت فاطمیان از آغاز تأسیس تا خلافت المستنصر بالله مرحله بمرحله سیر رشد انکشافی داشته است . ایشان حتی توانستند در سال ۴۵۰ هجری / ۱۰۵۸ میلادی به سرداری بساسیری شهر بغداد مرکز خلافت خلفای عباسی را فتح و خطبه

نماز را بنام المستنصر بالله خلیفه فاطمی و آذان نماز را به سبک شیعی تغییر دادند ، قائم خلیفه عباسی را به امیر عقیلی که همدست فاطمیان در تسخیر شهر کوفه بود سپردند و تمام فورم و نشان و هست و بود خلافت را به قاهره انتقال دادند . و بدین ترتیب مرکز خلافت عباسیان تا مدت یکسال در زیر تصرف خلافت فاطمیان قرار داشت تا اینکه سپاهیان سلجوقی توانستند مقر خلافت عباسیان را دوباره به خلیفه عباسی بازگردانند . در آخرین روز های خلافت المستنصر بالله جامعه اسماعیلی دچار بحران بزرگ شد . موضوع خشکسالی دوامدار که هفت سال تمام را در بر گرفت و باعث پائین آمدن سطح دریای نیل شده بود سبب کمبود محصولات زراعتی و در نتیجه باعث قحطی و گرسنگی گردیده باین بحران ابعاد تازه بخشید . قشون فاطمیان که از اقوام مختلف مانند ترکها ، بربرها ، دیلمیان ، و بخشهای مختلف افریقا تشکیل شده بودند در جهت گرفتن امتیاز های بیشتر بر رقابت پرداخته در گیر مخاصمات شدند . در نتیجه سپاه ترکها بر هبری ناصرالدوله که نسبت به قشون های دیگر از قدرت و امکانات بیشتر و بهتر برخوردار بود علیه خلیفه شورید ؛ خلیفه که در دفع شورش ترکها در مرکز خلافت عاجز مانده بود از فرماندار شام بدرالجمالی که ارمنی نژاد بود طلب کمک نمود و موصوف با قسمتی از سپاه مربوطه اش به قاهره آمده به شورش و اغتشاشات قشون ترکها پایان بخشید . اما خلافت فاطمیان دیگر مانند قبل از نظم و امنیت کامل برخوردار نبود . نوعی انارشی و بی بندوباری و عدم احساس مسئولیت در برابر مردم و اجرای وظیفه در میان دستگاه های دولتی ایجاد گردید . این باعث ازدیاد ظلم و ستم بر رعایا و چور و چپاول داری های عامه و خصوصی گردید . که عاملین مهم این وقایع را غالباً متمرّدین

تشکیل میدادند .

در چنین حالت بحرانی المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمیان به نسبت کبر سن ، ضعف جسمانی و ناخوشیهای که دامن گیر آن شده بود ؛ روز تا روز ضعیف تر شده تسلط و کنترل خود را بر اداره امور رهبری خلافت از دست داده حکام فرصت طلب در دربار خلیفه مخصوصاً ابوالقاسم شاهنشاه ملقب به افضل که جانشین پدرش بدرالجمالی ارمنی فرماندار کل قوای و داعی الدعوات خلافت تعیین گردیده بود از وضع پیش آمده بهره برده ؛ توانست با استفاده از نفوذ قدرتمند خود نظر خلیفه ( در آخرین روز های ناتوانی زندگی ) و اهل دربار را در انتخاب جانشینی کقبلاً خلیفه فرزند بزرگش ابومنصور نزار را بدان منصوب کرده بود به فرزند کوچک امام بنام احمد ملقب به مستعلی که شوهر خواهر او بود تغیر دهد . چون در وجود مستعلی عملاً میتوانست از همه اختیارات خلافت بهره مند شود . با وفات المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمیان در سال ۴۸۷ هجری / ۱۰۹۴ میلادی در شهر قاهره و اعلان خلافت احمد ملقب به مستعلی ؛ برادر بزرگش ابو منصور نزار مخالفت نموده با احساس خطر به شهر اسکندریه پناه میبرد . حکمران ، قاضی و مردم شهر که با بدرالجمالی سابقه بد بینی داشتند ازین اقدام نزار حمایت نموده به موصوف بعنوان المصطفی الدین الله منحیث امام اسماعیلی و خلیفه فاطمی بیعت نمودند . ازینطرف افضل نیز آرام نه نشسته به اسکندریه حمله مینماید . ولی مردم از خود و امام برگزیده شان دفاع مستحکم مینمایند . اما با گذشت زمان کار سازیها و نیرنگ های گوناگون افضل مقاومت مردم را روز تاروز ضعیف نموده و سر انجام نزار دستگیر و به قاهره منتقل و در زندان به قتل رسانیده میشود . و بدینترتیب

اسماعیلیان بر سر جانشینی خلافت بدو شاخه ( اسماعیلیان فاطمی مصر و اسماعیلیان نزاری تقسیم میشوند . ) تغیر کودتا گونه رهبری و کشتن مظلومانه ابو منصور نزار که انتخاب آن به جانشینی امامت و خلافت از جانب ابوتمیم معد المستنصر بالله معلوم همه بود اعتبار امام و خلیفه جدید ( احمد ملقب به مستعلی ) را زیر سوال میبرد . هر چند همه گان از ترس جان چیزی اظهار کرده نمیتوانستند . وبدینصورت با آغاز خلافت مستعلی قدرت و اعتبار خلافت فاطمیان که زمانی قصد جهانکشائی داشتند رفته رفته رو به زوال نهاد تا اینکه در اثر حمله صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری / ۱۱۷۱ میلادی که مصادف بخلافت عاضد ابو محمد عبدالله ۵۵۵ - ۵۶۷ هجری ۱۱۶۰ - ۱۱۷۱ میلادی بود خلافت فاطمیان به پایان رسید .

بطور مختصر میتوانیم بگوئیم که دوران خلافت فاطمیان در تاریخ حکومت های اسلامی تمدن ساز بوده خلفای فاطمی که خود نیز بعلوم زمان دسترسی داشتند به علما و دانشمندان زمان شان و به رشد و انکشاف علم و ادب و فلسفه و تمدن اسلامی توجه مینمودند . کاخ ها و عمارت های مخصوص حکومتی نمایانگر اصول شاهکاری های تمدن آنزمان بود ، درین دوره مؤرخین از کاخی حکایت دارند که بنام برکته الجیش کوشکی مسما بوده که با چوب منبت کاری شده بروی دیوار های آن تصاویر شاعران معاصر و اشعار آنها با زیبائی نگاشته شده ، کنار هر تصویری طاقچه کوچکی ساخته شده ، خلفای فاطمی هفته یک مرتبه ازین کاخ دیدن نموده در داخل هر طاقچه کیسه زری بعنوان هدیه برای هر شاعر می گذاشته اند . جامع عمر بن عاص مشهور به تاج الجوامع ، جامع عتیق ، جامع ابن طولون و جامع الازهر از بزرگترین مراکز تعلیمی اسلامی عصر خود بودند .

جامع الازهر در سال ۳۶۱ هجری در عصر خلافت ابوتیمیم معز تکمیل گردید و در دوره هر یک از خلفای فاطمی سالون های بزرگ دیگری برای کتابخانه ها ، سالونهای مجالس توأم با تزهینات و ترتیبات بهتری به آن افزوده میشد و هر خلیفه میخواست شاهکار دوران خود را به یادگار بگذارد . همچنان در پهلوی جامع الازهر کاخ بزرگ دیگری بنام دارالجماعت بنا شده بود که با تأئید و دستور خلیفه ابوتیمیم معز در روز های از قبل پروگرام شده مخصوصاً بعد از ادای نماز عصر از طریق دانشمندان معروف آنزمان که بوسیله یعقوب بن کلس وزیر دربار از نقاط مختلف بلاد اسلامی دعوت میشدند ، علوم مختلفه را به طلاب و علاقه مندان تدریس مینمودند معمولاً در جریان و در ختم تدریس به بحث و مذاکره میپرداختند . باید گفت که برای زنان نیز برنامه های تعلیمات علمی و دینی در سالون های مخصوص به زنان موجود بوده است .

علمای مذاهب دیگر اسلامی نیز میتوانستند در مجالس علمی و مناظره ها شرکت نمایند . ای علما در مسجد الزهر حق تبلیغ ، بحث و مناظره در مورد مذهب خود را داشتند . برای علما و شاهزاده گان و کارمندان حکومتی و مسافرین مجالس جداگانه برگزار میشد . برای اساتید و دانشمندان حقوق کار و مدد معاش ماهانه پرداخته میشد . علاوه برین مراکز فرهنگی مراکز علمی دیگری بنامهای جامع الحاکم ، جامع راشد ، جامع منفس ، جامع الرصد ، جامع قرافه ، جامع اقرم ، جامع الفیله ، مراکز فعال تدریس علوم و فنون همان زمان بودند که بنام مجالس حکمت و تأویلیه یاد میگردیدند .

باساس روایتی که از قول قاضی نعمان آمده « هنگامیکه امام معز امر کرد تا در برابر مؤمنین بروزهای جمعه در مجالسی که در کاخ خلافت

منعقد میشد موعظه را قرائت نمایم در موقع خواندن کتاب باندازه ازدحام جمعیت میشد که جائی برای تازه وارد در مجلس نبود و اجتماع از حد صد ها بیشتر میشد . « ( ۲۱ )

در مجالس بطور عموم کتاب های تأویلی که شامل تأویل دعائم آثار قاضی نعمان ، المجالس مؤالديه اثر مؤالدين شیرازی ، المجالس المستنصریه اثر بدرالجمالی ، مجالس الحکمه اثر داعی ابوالبرکات بن بشرالجبلی که بطور عمده مسائل احکام شرعی و فقی را از دیگاه اسماعیلیه تفسیر و تأویل مینمودند توأم با سیر بخش های علوم طبعی و فلسفی تدریس میگردیدند .

العزیز بالله دومین خلیفه مصر نخستین خلیفه بود که در قاهره (کتابخانه بنام خزانه تالکتاب قاهره تأسیس نمود و صد هزار دینار برای خریداری و جمع آوری کتابها مصرف نمود . به قسمیکه در کتابخانه العزیز بیش از یکمیلیون ششصد هزار جلد کتاب جمع آوری شده بود . از آنجمله ۲۵۰۰ جلد قرآن به آب طلا تحریر شده بود . علاوه بر کتاب مقدار زیاد آلات و ادوات هندسه و هیئت و نجوم در آنجا جمع آوری کرده بودند که صد ها هزار دینار قیمت داشت .

همچنان در دوران خلافت الحاکم بامرالله اولین کتابخانه عامه بزرگ تأسیس گردید که در آن از پانصد هزار کتاب متجاوز بود ، کتابت هرکتابی صلاهی عام میدادند . برای کتابت و نسخ کتب تمام ادوات لازمه مانند قلم ، کاغذ ، دوات وغیره

از طرف کتابخانه مهیا میشد . ( ۲۲ )  
در محوطه کتابخانه عامه و دارالعلم ها ( منازل رهایش برای استقامت علما و دانشمندان با حقوق و امتیازات دایمی از جانب خلافت تهیه و پرداخته میشد .

در تمام کابخانه ها به هزاران جلد کتاب شامل

: علوم دینی ، فلسفی ، علوم طبیعی ، تأریخی ، جغرافیائی ، اجتماعی ادبی و فرهنگی وجود داشته است .

« در سنه ۵۶۷ هجری هنگامیکه صلاح الدین ایوبی مصر را فتح نمود در خرابی و ویرانی آن شرکت کرد و به وزیر خود عبدالرحیم صدوبیست هزار جلد کتاب داد و بقیه را بطور حراج بمردم فروخت . هاکذا » در ماه صفر ۶۴۱ هجری ناصرالدوله شکست خورد و تمام هستی او به یغما رفت منجمله کتابهاییکه در خانه المغربی بود نیز غارت شد . درین فتنه عمارات زیادی مورد تاخت و تاز واقع گردید و کتابخانه قصر امام نیز به غارت رفت ولی تعدادی از کتب آن دران کتابخانه محفوظ مانده دستخوش تاراج نشد . مخالفین از پوش پوست چرمی کتابها کفش درست کردند و اوراق آنها میسوزانیدند و میگفتند این کتب از قصر امام است ، مذهباً برخلاف عقاید ماست . مقداری ازان کتاب ها را به اطراف پراکنده و قسمتی از آنها را که دستخوش آتش و یغما قرار نگرفت در زیر خاک پنهان کردند و آن جایگاه بشکل تلی برآمده بود و آنرا « تل الکتب » خواندند که تا امروز آثار آن تل ( پشته ) هنوز باقیست . ( ۲۳

داستان این واقعه ؛ بیرحمی حکمروایان جاهل آنزمان را در برابر علم ودر مجموع فرهنگ و تمدن انسانی نشان میدهد که تا چه اندازه تلاش داشتند تا جامعه انسانی و اسلامی را در تاریکی وجهالت نگهدارند و برای بقای حاکمیت استبدادی شان ازان بهره بگیرند .

اجرای وظایف در دارالخلافة و مقام و منزلت مسئولیت های امور دینی خلفای فاطمی ایجاب مینمود که مسئولین بایستی متقی ، فاضل و عالم به همه علوم مخصوصاً تأویل علوم دینی باشند . امامان اسماعیلی خود نیز عالم به علوم دینی بودند و به علما و فضلا توجه داشتند دانشمندان

زیادی تحت عنوان داعی و یا بحیث مدرسین در دارالعلم ها و مدارس و کتابخانه ها مصروف تألیفات و تدریس بودند که از جمله تعدادی را نام میبریم :

المؤید فی الدین شیرازی سلمانی ، حسن صباح ، قاضی نعمان بن محمد ، سید ناصر خسرو ، ابوحاتم رازی ، حمید الدین کرمانی ، محمد بن احمد النسفی ، علی مروزی ، ابویعقوب اسحاق سجستانی ، جعفر بن منصور الیمن ، ابوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر ، حافظ همدانی ، ابوالبرکات بشرالحلبی ، محمد بن علی بن ابی یزید ، یحیی بن لمک بن مالک ، حسن بن عامر ، حسن بن محبوب ، بدالجمالی ، ، حسن بن محمد المهیدی ، شهریاربن الحسن ، ابوعلی المنصور الحوْذری ، محمد بن المیانی ، محمد بن زید ، محمد النیشاپوری ، المکرم بن علی بن محمد الصلیحی و دیگر دانشمندان که ذکر نام همه ی بزرگان آنزمان سخن بدر از میبرد و معرفی در سطح نام نیز لزومیت چندانی ندارد و بدین اکتفا میکنیم .

ولی این را بانیست بیان نمود که اثر های مهم و قابل قدر فلسفی ، دینی و علوم طبیعی ازین دانشمندان بمیراث مانده است .  
که از جمله ؛ این آثار متعلق به امامان اسماعیلی میباشد :

- تثبیت الامامت لمولانا علی ابن ابیطالب .
- الوصیته .

### **تالیفات امام ابوظاهر اسماعیل المنصور بالله .**

- تأویل الشریعته .
- الرسائله الی حسن الاعظم القرمطی .
- الروضته .
- الرسائله المیحیه .



- مناجات .

**تألیفات امام ابوتمیم معد المعزالدین  
الله .**

- رسالته هدایتہ الامریتہ .

- کلیلته .

**تألیفات امام ابوعلی منصور الامر باحکام الله**

قابل یاد آوریست که در دارالخلافت فاطمیان مذاهب دیگر مخصوصاً اسلامی ( شیعه اثناعشریه ، حنفی ، مالکی شافعی و حنبلی ) نیز در ادای فرایض و سنت های دینی از آزادی برخوردار بوده از اشتراک در مدارس و کتابخانه ها ، بحث و مناظره ها و تبلیغ پیرامون عقاید شان با برگذاری مجالس مخصوص به خود در جامع الازهر مشکلی نداشتند .

در دستگاه خلافت شخصیت های بزرگی از مذاهب دیگر دارای منصب های مهم بودند ؛ بطور مثال : ابوطاهر بحیث قاضی القضاة مصر در زمان امام معز ، علی بن جمیع نج المخرومی مصری ، ابومحمد عبدالله بن رفاعته بن غدیر السعیدی مصری قاضی ابوالفضل محمد بن احمد بن عیسی قاضی ابوالحسن علی بن الحسین الموصلی الخلعی علمای بزرگ شافعی در بخش قضا و مامون الطائحی از مذهب مالکی بحیث وزیر و دیگران . همچنان دانشمندان بزرگی از فقه شافعی نذیر ابوالقاسم نصر بن بشر بن علی ، ابونصر احمد شیرازی ، ابوالفتح سلطان بن ابراهیم بن مسلم المقدسی ، ابوالحجاج یوسف بن عبدالعزیز علی المیورقی و غیره .

وهكذا فقه های مشهوری از مذهب مالکی نذیر محمد بن سلیمان بن عبدالله الخالقی ، عبدالوهاب بن عبدالعلی از جمله دانشمندان دست اول زمان خود که در شهر بغداد مرکز خلافت عباسیان بحالت پریشانی و رقت باری زندگی داشت بمصر نقل مکان

نموده تحت حمایت مادی و معنوی خلافت مصر قرار گرفت صاحب زندگی آرام و آبرومند گردید و از احترام خاص و عام برخوردار گردید؛ عبدالجلیل بن مخلوف المقلی، علی بن الحسن بن محمد بن عباس، ابوبکر الطرطوسی، محمد بن الولید و غیره دانشمندی بودند که دارای حقوق امتیاز برای امرار معاش بوده صرف در امر تعلیمات علمی و تدریس مصروف و از تشویش احتیاج زندگی آسوده بودند.

در دوران خلافت فاطمیان برای علوم طبیعی (طب، ریاضی و نجوم) مدرسه مخصوصی تأسیس گردیده بود که در آن بزرگترین دانشمندان آن زمان مانند: ابی الهثیم، ابوالحسن بن ابیاسامه ابن ابیالعیش الطرابلسی، ابوالحسن علی بن سلیمان بن ایوب، ابوالنجا بن سند الساعی، الاسکندرانی، ابومحمد عبدالکریم الصقلی، ابن الهیثمی، ابونصر از جمله شاگردان سهل، ابن دیات که در عرصه علوم طبیعی بحیث مدرسین و محققین زمان خود کار و فعالیت علمی و تحقیقاتی انجام میدادند.

همچنان در ساحة علم طب نیز دانشمندان طبی که علاوه بر شغل طبابت برای انکشاف علم طب در بخش های مختلف نظر به امکانات آن زمان آثار علمی قابل قدری ایجاد نمودند که بطور نمونه به معرفی میگیریم:

- شراب الاصول : تألیف - موسی بن عبدالعزیز .

- مادت البقا بالاصلاح الفساد الهواء والتحرز من ضرر الوباء : تألیف - محمد ابن احمد سعیدالمیمی .

- المنتخب فی العلاج العین : تألیف - عمر بن علی الموصلی . و غیره

درین زمینه این نکته را شایسته بیان میدانیم که با وجود موانعی که در راه انکشاف علم طب

در آنزمان وجود داشت علم طب در وجود شخصیت های بینظیر آنزمان در نقاط مختلف بلاد اسلامی رو به ترقی بوده ، دانشمندان طبی بدون در نظر داشت تعصبات دینی و نژادی که خصوصیت ذاتی این رشته مقدس است با هم در ارتباط و تبادل تجربه مینمودند .

علاوتاً قابل یاد آوریست که یک رصد خانه بزرگ در زمان الحاکم بامرالله و رصد خانه دیگر در زمان الامر در بالای کوه مقطم احداث شده بودند که در منطقه نذیر نداشتند و دانشمندان و دانش آموزان علم نجوم بطور فعال درین رصد خانه ها تحقیقات کیهانی مینمودند .

در آنسوی دنیای اسلام حکمرانان عباسی و ایوبی هر دانشمند آگاه به فلسفه ، علوم طبیعی و عقاید اسماعیلی را ملحد پنداشته آثار علمی آنها صرف نظر از موضوع بحث آن واجب سوختن میدانستند ؛ بروایت موسی بن میمون یکی از دانشمندان و صاحب نظر در فلسفه چشم دید خود را بیان میدارد که : « زمانی به بغداد رفته بودم در آنجا دیدم کتابخانه را آتش میزدند ، کسی که متصدی این کار بود کتابی از ابن الهیثم را که بر روی جلد آن نقشه کره ارض ترسیم شده بود نشان میداد که آنها دلیل بر کفر والحاد مؤلف آن میدانست . این بود قدر دانی از ابن الهیثم . » ( ۲۴ )

بیهقی مؤرخ نام آور ، الهیثم را شخصیت بزرگوار و بطلمیوس ثانی معرفی میدارد . این متفکر دارای شصت و هفت جلد اثر علمی است که سه جلد اثر ارزنده سیرت المستنصریه را نیز شامل میشوند . زندگانی این بزرگوار مصادف با دوران خلافت امام الظاهر و امام المستنصر بالله بوده است . ایشان حیات مبارک شان را در مطالعه ، تحقیقات ، تألیفات و آموزگاری سپری نموده اند و شاگردان بیشماری را تقدیم جامعه نموده اند

که در زمان خود از جمله علمای بزرگ بشمار آمده اند . و میتوان از جمله : سلامت ابن رحمون ، رزق الله منجم ، ابوعلی مهدس را بطور نمونه معرفی نمود .

تا جائیکه معلوم است دوران شکوفائی خلافت فاطمیان با خلافت ابوتمیم معز آغاز و تا امامت ابوتمیم مستنصر بالله به اوج خود رسید و بعد از وفات آن در اثر انشعاب این خلافت بدو گروه فاطمیان مصر و اسماعیلیان نزاری در ایران روال اقتدار این خلافت رو به زوال نهاد و دستگا رهبری آن اعتبار و اقتدار گذشته خود را از دست داد و با روی کار آمدن اشخاص غیر مستعد و دنیا پرست که از رهبری و اداره امور عاجز مانده بودند سرانجام در سنه ۵۶۷ هجری خلافت فاطمیان مصر بدست صلاح الدین ایوبی اضمحلال یافت . و باعث نابودی تاراج ، چور و چپاول همه دستاورد های عظیم فرهنگی ( مادی و معنوی ) خلافت فاطمیان و مردم مصر گردید .

## اسماعیلیان نزاری

چنانچه در مباحث گذشته نیز بیان گردید بعد از وفات ابوتمیم المستنصر بالله ، افضل فرزند بدرالجمالی وزیر اعظم خلافت فاطمیان طی کودتای خانوادگی ؛ ابوالقاسم احمد ( ۴۶۷ - ۴۹۵ هجری / ۱۰۷۴-۱۱۰۱ میلادی ) فرزند خورد ابوتمیم المستنصر بالله را که در عین حال شوهر خواهر افضل بود با لقب المستعلی بالله بخلافت گمارید و بزرگان و رهبران دربار فاطمی را با استفاده از قدرت و فشار و ادار به بیعت وی نمود . نزار فرزند بزرگ المستنصر بالله که جانشینی آن در مسند خلافت به همه آشکار بود در مخالفت باین اقدام به شهر اسکندریه پناه برد و از جانب حکمرانان و مردم آنجا با عنوان المصطفی لدین

الله بعنوان خلیفه برگزیده شد . با آنکه در مراحل اول مقاومت مردم اسکندره در دفاع از نزار مؤثر افتاد اما رفته رفته این مقاومت در اثر کار سازی های غیر مستقیم افضل که دارای امکانات لازم مادی و قدرت دولتی بود ، کارآئی خود را از دست داد و افضل او را دستگیر نموده در مرکز خلافت زندانی و به قتل رسانید .

این تصمیم و عمل نا بخشودنی در حقیقت سرآغاز زلزله تکاندهنده بود که بنیاد خلافت فاطمیان را متزلزل و به ارزش های معنوی و بنیادی مذهب اسماعیلی صدمات بزرگی را وارد آورد . داعیان و شخصیت های باورمند و با ایمان از بروز این واقعه هولناک و مخالف با اصول و ارزش های ایمانی و اخلاقی ناراض و مضطرب گردیدند . **حسن**

**صباح** که از جمله داعیان برجسته و به حکم خلیفه قبلی در میان رجال عالی مقام خلافت اقامت داشت و از تمام جریان وقایع آگاه بود درحالت فوق العاده بیقراری و نارضایتی قرار گرفته مصمم به آن میشود تا برای نجات جامعه اسماعیلی به اقداماتی متوصل شود .

حسن صباح امامت مستعلی را مشروع ندانسته بعد از شهادت ابو منصور نزار فرزند او هادی ابن نزار را امام برحق میدانند و برای بدست آوردن مقام امامت در وجود نسل نزار آغاز به مبارزه بی امان مینمایند که بر پایه آن شاخه اسماعیلیان نزاری در تاریخ اسلام به وجود می آید که با نام حسن صباح و شخصیت برجسته و انقلابی آن پیوند عمیق دارد .

پیش از آنکه در اصل موضوع شامل بحث شویم لازم است تا شرح حال این ابر مرد تاریخ را بطور مختصر بیان نمائیم :

**حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد صباح امیری در نیمه دهه ۴۴۰ هجری / ۱۰۵۰**

میلادی در شهر قم در خانواده‌ی شیعی متولد یافته است. خانواده او به شهر ری که در زمان طغرل بیک سر سلسله پادشاهان سلجوقی از جمله شهرهای بزرگ بازرگانی بوده است نقل مکان مینماید. علی بن محمد پدر حسن صباح نیز از جمله علمای دین و مبلغ شیعه اثناعشری بوده به اهل بیت رسول ارادت میورزیده است. حسن در دوران نوجوانی مراتب تعلیمات اولیه خود را در یک مرکز تعلیمی شیعی سپری نموده و بعد علی پدر حسن او را به مدرسه نیشاپور که در آن زمان از لحاظ داشتن اساتید بزرگ و علوم متنوعه مشهور بود میفرستد. موصوف با هوشمندی، ذکاوت و پشتکار مصروف تحصیل خود گردید و پیشتر از موعد زمان تعلیمی پروگرام درسی آن دانشگاه را که شامل قرآن، تفسیر، صرف و نحو، سنت و فقه، منطق، فلسفه، هندسه، ریاضی، و زبان لاتین بوده اند را به اتمام رسانیده دو باره به شهر ری مراجعه مینماید. حسن با حس کنجکاوی و ذکاوت بلندی که داشت پیوسته با علما و دانشمندان اطراف خود در بحث و مذاکره می‌نشسته است. در جریان ملاقات‌ها با امیر ضراب یکی از داعیان اسماعیلی به عقاید اسماعیلی آشنا میشود. نتیجه‌ی این ارتباط و گفتگوها سبب میشود تا حسن صباح به کیش اسماعیلی درآمده به امام اسماعیلیان آن زمان ابو تمیم المستنصر بالله بیعت مینماید. عبدالملک ابن عطاش داعی بزرگ اسماعیلیان بمنظور واری از امور دعوت حسب معمول از شهر ری که در آن زمان یکی از مراکز مهم دعوت اسماعیلیان بوده دیدن مینماید. داعی امیر ضراب طبق معمول حسن صباح را که تازه به عقاید اسماعیلی گرویده به داعی بزرگ معرفی مینماید. داعی بزرگ بعد از مطالعه شخصیت، صداقت، استعداد، و شوری که در وجود حسن جوان احساس

و ملاحظه مینماید مقداری از مسئولیت های کاری را بوی محول میسازد که با جان و دل از جانب حسن پذیرفته میشوند .

در سال ۴۷۶ هجری / ۱۰۷۴ میلادی داعی بزرگ ابن عطاش حسن صباح را به یکی از پایگاه های سری اسماعیلیان در شهر اصفهان بمنظور گذرانیدن بهتر تعلیمات باطنی و آشنائی به شیوه های گوناگون فعالیت های سری تبلیغاتی ، انتقال میدهد . دو سال دوره تربیوی مقدماتی نظری و عملی ، استعداد و توانائی های بینظیر حسن صباح را نزد ابن عطاش داعی بزرگ به اثبات رسانید . لذا موصوف بران میشود تا حسن صباح را برای آموزش بهتر امور و نظارت لازم به دارالخلافة فاطمیان به مصر روان نماید . از جهتی بحث و مناظره همیشگی حسن صباح با علمای اهل جماعت سنت و شیعیان دوازده امامی باعث میشود تا علمای این مذاهب فتوای الحاد که در آن زمان برای جماعت اسماعیلی امر معمول بود ، بر او وارد نمایند و حاکم شهر ری را وادار نمایند تا آنرا به سیاست ؛ که قاعدتاً سنگسار بود برساند ، لذا بروز این جریان نیز سبب شده تا در برنامه روان نمودن آن به مصر تعجیل بعمل آید .

ورود حسن صباح به مصر همزمان با آخرین سالهای خلافت ابوتمیم المستنصر بالله بوده که نسبت کبر سن و بیماریهای ناشی از آن تا حدودی اداره امور را از دست داده بود و بدرالجمای سردار ارمنی با استفاده ازین وضع و اقتدار که در پی فرونشاندن شورش لشکریانی که قبلاً در مورد بغوای آنها تذکراتی بعمل آمد بر تمام اداره امور خلافت منجمله منصب داعی الدعوات که درگذشته در اختیار مؤئدالدین فی الدین شیرازی بوده رهبری مینمود . بدرالجمالی بجز از توانمندی در اداره امور لشکری بهیچوجه در

انجام پیشبرد وظائف و مسئولیت های داعی الدعوات با شیرازی برابری نمینمود . و این وضعیت برای حسن صباح که با هموطن خود زبان مشترک بهتری داشت و هم از لحاظ عدم سازش پذیری آن با اندکترین خطای کاری که در اجراء بدالجمالی کم نبودند ؛ پیش آمد نامیمون افتاد .

بهر حال معرفی نامه حسن صباح از جانب ابن عطاش داعی بزرگ ایران که عنوانی خلیفه آورده بود و در آن روی شخصیت و برانزندی آنفصلاً توضیحاتی داده شده بود توأم با حسن رفتار و گفتاری که در آن آشکارا بود مورد توجه عمیق خلیفه قرار گرفت . بهدایت خلیفه برای او در مجمع اقامت مقامات دستگاه رهبری خلافت محل رهایش با تمام ضروریات آن فراهم میشود . حسن صباح قریب بدو سال در مصر زندگی مینماید . و با دختری یکی از وزرا ازدواج مینماید ، این امر سبب ارتقای بیشتر شخصیت و نفوذ آن در دربار میشود . و خلیفه نیز از حسن رفتار ، استعداد و تلاش آن در کسب علم و تجارب اداری و سازمانی خورسند بوده پیوسته او را تشویق و تقویت مینموده است .

حسن صباح در طول موجودیتش در مصر در زیر پرورش استادان دارالحکمه قرار داشت موصوف با استعداد خارق العاده که داشت همه ی زمینه های امور علمی و نحوه کار ، سازماندهی و تبلیغاتی را در امر امور دعوت اسماعیلی که آموزش مخصوص را میطلبید بطور اطمینان بخش فرا میگردد و با پیشنهاد و تأیید اساتید ؛ خلیفه ابومیم المستنصر بالله او را بحیث داعی ایران آنزمان تعیین مینمایند .

بعد از آنکه افضل بجای پدرش بدالجمالی همه وظائف و مسئولیت های امور را عهده دار میگردد وضعیت و موقعیت حسن صباح خصوصاً با رحلت خلیفه



وتوطئه افضل عليه نزار دیگر حالت قبلی را از دست میدهد ؛ لذا ترجیح میدهد تا در شهر اسکندریه که در آنجا لشکریان و حکمرانان با مردم آنجا از خلافت نزار حمایت نموده بودند اقامت اختیار نماید .

افضل که از بیرون شدن حسن صباح از اقامتگاه دارالخلافة و زندگی نمودن در میان مردم شهر اسکندریه که مخالفین او بودند و سردی حرکات نارضائیت‌مندان و نفوذ مؤثر حسن صباح در میان بزرگان خلافت ناخوشنود بود و آنرا خطر میپنداشت و از جهتی نمیتوانست در چنین اوضاع حساس و بحرانی آنرا از میان بردارد لذا مجبور به تدارک توطئه بر ضد او شد . ابتدا با یک معامله سیاسی در بدل تقرری برادر خانم حسن صباح پدرخانم او را که وزیر با اقتدار دربار بود از حمایه او دور میسازد ، سپس کمیسیون کاری را تشکیل داده و حسن صباح را در آن شامل نموده و به بهانه جلسه کمیسیون حسن صباح را به قصر دعوت مینماید و حسن صباح با وجود احساس این توطئه مجبور به پذیرش دعوت میشود ، هنگام ورود به قصر خلع سلاح گردیده با ختم مجلس ساختگی حسن صباح توسط افرادی که قبلاً دستور یافته بودند تا او را دست بسته ، شبانه وارد کشتی نموده در یکی از سواحل شمال افریقا پیاده نمایند ؛ روانه محل میشود ، اتفاقاً در مسیر راه دریائی در اثر طوفان و فشار باد کشتی از اداره خارج شده به ساحل سوریه میرسد و موصوف با تحمل رنجهای فراوان خود را به شهر شام رسانیده با گذشت زمانی از آنجا از طریق دریا به حلب و بعد از مدتی به بغداد و سر انجام در سال ۱۰۸۱ میلادی مخفیانه وارد اصفهان میشود . مقصد از ورود آن به شهر اصفهان ملاقات با عبدالملک ابن عطاش داعی بزرگ بوده است . قابل یاد آور است که عبدالملک ابن عطاش نیز

بدلایل امنیتی که به به نسبت داشتن عقاید اسماعیلی بطور معمول تحت پیگرد حکام عباسی بود ، در اختفا بسر میبرد و حسن صباح نیز همچنان نمیتوانست آزادانه گشت و گذار نماید ؛ وی در منزل شخصی بنام ابوالفضل که مکان ارتباط او با ابن عطاش داعی بزرگ بود مخفیانه زندگی و هموار احتیاط مینموده است تا از موجودیت آن درین آدرس کسی آگاه نگردد . او بعد از مدتی مخفیانه به شهر های کرمان ، یزد ، خوزستان ، و خلیج فارس سفر نموده در میان مردم مخصوصاً اسماعیلیان برای امامت نزار و وقایع انجام یافته در مصر تبلیغات مینماید . موصوف به شهر کرمان بر میگردد و مرکز دعوت اسماعیلی را برای خود تشکیل میدهد و در صدد آن میشود تا دیر نشده با عبدالملک ابن عطاش داعی بزرگ ملاقات نموده فعالیت های سازمانی و تبلیغاتی خود را فعالتر و وسعت دهد ؛ سر انجام دو باره عازم شهر اصفهان شده این بارمؤفق بدیدار عبدالملک ابن عطاش داعی بزرگ شده او را از جریان وقایع مصر و وتوطئه های برا انداخته افضل در دارالخلافة فاطمیان آگاه میسازد . داعی بزرگ حسن صباح را همچون شخصیت برازنده ، مبتکر ، خردمند ، و توانا در سازماندهی ورهبری یافته اظهار مینماید : « اگر باین زودی مرگ من فرا رسید براحتی خواهم مرد زیرا که اطمینان دارم بعد از من جانشینی لایق بیادگار گذاشته ام که پس از من شایستگی ریاست جمعیت را دارا وعهده دار است . » (۲۵)

عبدالملک عطاش ، حسن صباح را همچون جانشین تام الختیار تعیین نموده او را از تمام امور تشکیلاتی ، مالی و رمز و راز امور دعوت آگاه و مسئولیت اجرایی می دهد . حسن صباح پیوسته به عبدالملک عطاش همچون رهبر و داعی بزرگ تا آخرین روز شهادت آن احترام و اطاعت داشته است

. حسن صباح بمنظور توضیح و تشریح وقایع انجام یافته در مصر و تبلیغ بر حق بودن جانشینی و امامت نزار ؛ طی افزون بر ده سال تمام در سرتا سر ایران سفر نموده ضمن تبلیغ اندیشه های اسماعیلی ؛ اسماعیلیان و علاقمندان را در روشنی حوادث قرار داده با استفاده از فرصت ؛ وضعیت سیاسی و اجتماعی حکومت و مردم ایران مطالعه و بررسی مینماید . موصوف درین جریان ؛ اقتدار مراکز نظامی و نفوذ حکام محلی را بررسی نموده در پی تهیه استراتژی منظم برای سرنگونی حکومت سلجوقی ها و تسلط استعمار گرانه اعراب بر ایران بزرگ میگردد .

حسن صباح در نخستین اقدام خود یک گروه پنجاه نفری را از جمله با اعتماد ترین و فداکار ترین رفیقان تحت فرمان خود در شهر اصفهان تشکیل میدهد که این گروه نخستین گروه پارتیزانی و فداکاری بودند که عملاً در همچو اقدام قهرمانانه و سربازانه به انجام کار فوق العاده خوفناک و خطر پذیر اقدام نمودند .

حسن صباح بعد از ارزیابی و نتیجه گیریهای زیاد باین نتیجه میرسد که : بایستی انقلاب خود را از نقطه ضعیف حاکمیت حکومت آغاز نماید ، لذا مناطق شمال ایران را بدلیل کوهستانی بودن ، ضعف حاکمیت دشمن و نفوذ اندیشه های شیعی بر دیگر جاهای منطقه ترجیح داده با رفیقان خود از شهر مشهد به سوی شمال ایران در حرکت شده از طریق خوزستان به ولایت رحل و بعد به دامغان و گرگان و سپس به ساری و از آنجا بولایت دماوند و بعداً به قزوین و از آنجا وارد دیلمان شده و متعاقب آن به قریه ی در جوار قصبه الموت در حالت گمنامی اقامت میگزینند . قابل تذکر است که حسن صباح در جریان مسافرتش در مسیر راه مشهد الی قلعه الموت در هر شهری اقامت داشته و مدتی در ینجا ها اقامت گزیده

مردم را به عقاید اسماعیله دعوت نموده بعد از فعال نمودن مراکز دعوت به شهر دیگر سفر مینموده است . که بدین ترتیب حسن صباح دارای پایگاه مردمی و پشتوانه عقب جبهوی میشود . وهمچنان موصوف در جریان اقامتش در کنار قلعه الموت توأم با فعالیت شباروزی رفیقانش توانست اکثریت مردم قراه اطراف قلعه را به کیش اسماعیلی در آورده برای تصرف قلعه الموت زمینه سازی مینماید . « سر انجام در عصر روز چهار شنبه ششم رجب ۴۳۸ / چهارم سپتامر ۱۰۹۰ میلادی حسن صباح بطور مخفیانه بداخل قلعه الموت می درآید و تا مدتی خود را در جامه یک معلم در می آورد و بر خود نام دهخدا گذاشته است بکودکان محافظان قلعه درس میداده است . و در همان حال مردان خویش را بدان ناحیه در می آورد ؛ چون پیروان او در درون و بیرون الموت که محافظان آن به کیش اسماعیلی درآمده بودند ، جایگزین شدند ، قلعه به آسانی بدست حسن می افتد و این در اواخر پائیز سال ۴۸۳ / ۱۰۹۰ بوده است . « ۲۶

در هنگام تصرف قلعه شخصی بنام **مهدی علوی حسینی** از جانب ملکشاه سلجوقی بحیث فرماندار قلعه الموت وظیفه دار بوده است ، موصوف با روشن شدن هویت حسن صباح که در تعقیب سلطان سلجوقی نیز قرار داشت ؛ از زیرکی و تدبیر آن در فتح قلعه که او را غافلگیر کرده بود تحسین نموده با درک از اوضاع که دیگر جایی بمقاومت باقی نمانده بود داوطلبانه قلعه الموت را به حسن صباح تسلیم مینماید . و حسن صباح باو اجازه میدهد تا در امن و امان قلعه را ترک نماید . به روایتی حسن صباح « به او یک برات هزار دینار طلا نیز بعنوان بهای قلعه داده است . که تادیه این برات بر عهده رئیس مظفر حکمران آینده گرد کوه و دامغان نوشته

شده بوده است که بطور مخفیانه به کیش اسماعیلیه گرویده بود . ومبلغ این برات در زمان موعود در حالیکه مهدی علوی به اجرای آن امیدی نداشت توسط رئیس مظفر بوی پرداخته میشود . « (۲۷)

**قلعه الموت** بر بالای قلعه مرتفع سلسله های جبال مرکزی کوه البرز ساخته شده است که در سی و پنج کیلومتری شمال شرقی قزوین در منطقه رودبار قرار گرفته است . که در سال ۲۴۸ هجری / ۸۶۰ میلادی توسط یکی از امیران جستانی دیلم ( آل جستان و آل وهسودان نیز خوانده شده اند و خاندان محلی بودند ) ساخته شده و در زمانی علویان امام زید بن زین العابدین نیز از آن استفاده داشته اند . نام قلعه بدلیل رهنمائی عقاب به حکمران دیلمی در ساخت آن که داستانی در باب نام قلعه الموت توأم با توجیهی که درگفتار دیلمی آله بمعنی عقاب و آموت ( اموخت ) را میرساند ، نسبت داده شده است . حسن صباح بعد از گرفتن قلعه به تعمیر و استحکامات بهتر آن اقدام نمود . در صدد آن گردید تا قلعه را از لحظ داشتن ذخائر مواد غذایی و آشامیدنی برای روز های احتمالی محاصره طولانی آماده سازد . حسن صباح نخستین اقدام کاری خود را در دعوت مردم قراء اطراف قلعه الموت به کیش اسماعیلی دانست تا از نفوذ دشمن در امان بوده عقب جبهه مطمئن و از لحاظ تدارک اعاشه برای قله آسوده خاطر باشد . و بدین منظور داعیان اسماعیلی را بدینکار مؤظف مینماید تا با شدت هرچه تمام تر در اشاعه و بسط و گسترش نفوذ اسماعیلی کار و فعالیت نمایند . باید گفت که فتح قلعه الموت بزرگترین پیروزی و سرآغاز قیام آشکار حسن صباح بر ضد حکومت سلجوقیان است که شرایط زمان نیازمند آن بود ؛ زیرا سردمداران ترک تبار سلجوقی در ایران و خراسان

بیداد مینمودند ، مردم ایران و خراسان در زیر مالیات کمر شکن امیران و سپاهیان بی حد و حصر ترکان به ستوه آمده بودند ، روستائیان و پیشه وران و کاسبان مناطق دور و اطراف به یک تعداد از امیران بنام اقطاع که شیوه مخصوص اداره حکومت سلجوقیان بر بالای مردم روستا ها بود ، داده میشدند . این بدان مفهوم که تمام اختیارات حکومتی در اختیار امیر تعیین شده بود و در حقیقت هر گونه شرایط چپاول دست رنج مردم بنام مالیات و خراج های مختلف توأم با نفر کشی اجباری در وقت های لشکر کشی به صف سپاهیان ترک و تصاحب ملکیت های مردم و عامه بطوریکه تمام امیران و اهل دربار دارای اراضی وسیع و پول و ثروت زیاد شدند و هر یک از امرای سلجوقی ده ها قریه و بعضی بیشتر از آن را داشتند ؛ که با زور و ستم از مردم گرفته اند و در ضبط اموال مردم و عامه با یکدیگر رقابت مینمودند .

خلاصه سرنوشت حیات و ممات مردم در گرو حکمرانان ترک و وابسته به خلافت عباسیان بوده از جور لشکریان بی بند و بار و باج و خراج پیهم به تنگ آمده از وضع رقت انگیز زندگی شان بستوه و آماده پذیرش جنبش مردمی بر ضد این نظام بودند .

جنبش اسماعیلی که از آغاز بر پایه ی جانبداری از عقل و خرد ، عدالت اجتماعی و مخالفت با هر گونه تبیض نژادی بوجود آمده بود ، به حیث جنبش انقلابی با وجود شرایط اختناق در میان مردم بطور روز افزون گسترش یافت . ورهبران آن از نفوذ ، اقتدار و اعتبار شایانی برخوردار شدند . چنانچه به نسبت این تأثیر برای سر و یا دستگیری حسن صباح رهبر این جنبش مبلغ دو صد هزار دینار که مبلغ بسیار هنگفتیست از جانب خواجه نظام الملک وزیر اعظم سلطان سلجوقی جایزه گذاشته شده بود . و بدستور و فشار حکام

سلجوقی بکرات قضات ، مفتی ها و علمای وابسته بدربار حکم تکفیر و الحاد اسماعیلیان را صادر و به اسماعیلیان فتوای واجب القتل میدادند ، که برپایه آن اسماعیلیان بارها قتل عام شده اند .

چطوریکه در معرفی نامه حسن صباح نیز اشاره شد موصوف در مصر بر علاوه آموزش فلسفه ، و علوم سیاسی ، طبیعی ، جامعه شناسی ، تعلیمات نظامی ، بطور اخص فلسفه اسلام و تاریخ اسلام مخصوصاً تاریخ های تألیف یافته مؤرخین اروپائی در مورد فتح بیرحمانه و چپاولگرانه ایران توأم با شیوه ظالمانه و نژاد پرستانه نحوه حکمرانی اعراب در سر زمین های غیر عربی بویژه سرزمین ایران و خراسان که خود گواه آن بود بر اندیشه ی مذهبی و ملی آن تأثیر فوق العاده بجا گذاشته بود . درینجا لازم میدانم بمنظور روشن شدن طرز دید حسن صباح درین زمینه پره گراف هائی را از درون موعظه طولانی حسن صباح به مریدانش بگزینم . لازم به تذکر میدانم که در جریان سقوط حاکمیت اسماعیلیان در شمال افریقا و ایران همه آثار و کتب مربوط به تألیفات در مورد اسماعیلیه بویژه آثار حسن صباح از کتابخانه الموت و سائر کتابخانه ها در قلمرو اسلام نابود گردیدند متنی را که از کتاب خداوند الموت اثر پل آمیر مؤرخ اروپائی به خاطر بیان اهداف مبارزات ملی حسن صباح برگزیده ایم زاده تخیل نویسنده بوده از نظر ما قرین به حقیقت است . و مؤرخ از لحاظ تحقیقات مسائل تاریخی حق این اظهار نظر را بخود محفوظ دانسته از قول حسن صباح مینویسد :

« اعراب بعد ازینکه بر ایران مسلط شدند هر چه را که معرف قومیت ایرانی بود از بین بردند ، آنها نه فقط کتابهای این قوم را آتش زدند و معدوم کردند ، تا اینکه سوابق قوم ایرانی از

بین برود بلکه در هر قسمت از کشور که توانستند کتیبه هائی را که ایرانیان بر کوه ها حک نموده بودند ، محو و نابود ساختند تا اینکه آینده گان نتوانند گذشتگان را بشناسند و سیادت قوم عرب را بر خود امری مسلم بدانند و تصور نمایند که پیوسته اعراب بر آنها مسلط بوده اند و لا جرم تا جهان باقیست مسلط خواهند بود . با اینکه اعراب کوشیدند هر چه را که معرف قومیت ایران است از بین ببرند تا این قوم هرگز سوابق خود را نشناسد و کسانی از ایرانیان که فهمیدند سلطه عرب چه لطمه های بزرگی برین قوم زده در صد برآمدند که گذشته این قوم را احیا کنند ، و کسی که بهتر از همه از عهده این کار برآمد ابوالقاسم فردوسی طوسی است که تاریخ قدیم ایران را به نظم درآورد . ولی آنچه فردوسی در کتاب خود گفته فقط قسمتی است از سوابق درخشان این قوم و سوابق ایرانیان عمیق تر و برجسته تر از آن میباشد . . . . . من بعضی از کتابها را در مصر دیده و خوانده ام و میتوانم به شما ای برادران بگویم که در ایران قومی آنچنان نیرومند زندگی میکرده که رومیان و یونانیان از بیم آن میلرزید . . . . . ای برادران ما اهل باطن هستیم و مثل شیعیان عقیده به مهدی موعود داریم . . . . . ما عقیده داریم که قوم ایرانی با آنکه امروز منقسم به اقوام متعدد گردیده سیادت و نیروی گذشته خود را بدست نخواهد آورد مگر اینکه خود را از یوغ سلطه مادی و معنوی عرب و همچنین از یوغ حکومت های که سلطه عرب را به رسمیت میشناسند نجات بدهد . . . . . در جهان هرگز اتفاق نه افتاده که قومی بتواند با سجاده و تسبیح سیادت بدست آورد ، قدرت و سیادت را باید با شمشیر بدست آورد ، بدون اینکه بکار انداختن شمشیر مغایر با داشتن ایمان باشد . . . . . در آن روز که



باید با شمشیر خود را از قید اسارت اعراب نجات بدهیم و برای روزیکه باید شمشیر بکار برد خود را آماده نمائیم . . . . . ما مخالفین بزرگ داریم که یکی از آنها خلیفه بغداد است و دیگران عبارت از امرائی هستند که خلیفه بغداد را پیشوای خود میدانند . آنها دارای زر و سیم هستند و قشون دارند و سربازان جنگ آزموده در قشون آنها خدمت میکنند . . . . . پس ما برای اینکه بتوانیم سلطه عرب و همچنین امرا و حکام دیگر را که مطیع عرب هستند از بین ببریم باید آمادگی جنگی داشته باشیم . « ۲۸

اکنون جای دارد بطور نمونه دو حکایت از جنگ اعراب در ایران و خراسان آنزمان را از تاریخ طبری که نمودار قساوت و جنایات نا بخشودنی قشون متجاوز اعراب آنزمان است به خوانش بگیریم :

« یزید بن مهلب سردار عرب در حمله به شهر گرگان که با مقاومت شدید روبروشد سوگند خورد که چندان بکشد از مردم آن که با خون آنان آسیاب بگرداند و آرد لازم برای یک وعده غذا بخود را با آن نرم کند . و چون بدانجا درآمد خون همه گان را مباح گردانید . اما چندانکه خون بریختند آسیاب نمیگردید ، زیرا که خون لخته میشد . سپس آب گرم به خون ریختند تا برفت ، و نان چنانکه مقرر شده بود پخته شد . « ۲۹

« تازیان اسیران جنگی را میکشند و زنان و فرزندان شان را به بندگی میبردند ، بطوریکه بازار برده فروشان کوفه و بصره از حاصل غنائم قتیبه لبریز شده بود و در سراسر دوران خلافت اموی این وضع ادامه داشت . ( ۳۰ )

« چون اسیران را بیاوردند ، قتیبه ( سردار عرب ) بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران راپیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی و هزار

کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی . مهلب گوید در آنروز شمشیر سران قوم را گرفتند تا با آن گردن بزنند . ولی بعضی شمشیر ها بود که نمیبرید و زخم نمیزد . از آنرو شمشیر مرا گرفتند و بهر چه زدند به اذن الله جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر میزد اشاره شد که آنرا کج کن ، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت .» (۳۱) هم

اکنون مرقد قتیبه بنام امام قتیبه در شهر جدید ولایت بغلان افغانستان بحیث آستان مقدس زیارتگاه خاص و عام است . و مردم ما با تأسف از شخصیت حقیقی و قساوت زشت آن که از تمام خصایل انسانی و اسلامی بدور است بیخبرند . به یقین خواننده گان عزیز خود بر نا آگاهی مردم برکار نامه های ضد انسانی و ضد اسلامی این چنین امامان قضاوت نموده و این حق را به مبارزانی چون حسن صباح و سایر افراد مردم عذاب دیده خواهند داد تا برای اعاده حیثیت ملی و تاراج همه ی هستی مادی و معنوی از دست رفته شان در برابر چنین آدم گُشان مبارزه نمایند .

در متون تواریخ مؤرخین اسلامی به صد ها نوع ازین داستان های هولناک و وحشتبار وجود دارند که سرنوشت شوم ملت های غیر عرب را در اثنای به اصطلاح فتوحات اسلامی بیان میدارند . و ارائیه همه ی شان از حوصله این نوشته بیرون است . و اما بر میگردیم به اصل موضوع که عبارت از ورزش و تمرین های جنگی که جزء وجایب همگانی آنزمان محسوب میشده و طی برنامه ریزی های مخصوص همه روزه در تمام مناطق اسماعیلیه نشین که اسماعیلیان امکانات اجرای چنین برنامه را داشتند معمول بوده اند . قابل ذکر است که اسماعیلیه ها معمولاً در اطراف قلعه های مستحکمی که تسخیر نموده بودند و یا خود اعمار

مینمودند ، زندگی میکردند و در مواقع خطر به این قلعه ها پناه میبردند و این قلعه ها با استحکامات قوی اعمار شده و غالباً مکان های بودند که قبلاً بحیث پاسگاه های نظامی در دسترس حکومت های غیر اسماعیلی قرار داشتند ولی اسماعیلیان توانستند این قلعه را تسخیر و برای فعالیت های دفاعی خود بازسازی نمایند. عمده ترین این قلعه ها عبارت اند از :

قلعه الموت ، قلعه ماوند (باوند) ، قلعه قره مسین یا کره مسین ( کرمان شاه ) ، قلعه دژ گنبد ، قلعه قومس ، قلعه ارجان ، قلعه زیر ، قلعه لمسر ، قلعه دژ شمیران ، قلعه شاهدز ، قلعه استوناوند ( در دماوند ) ، قلعه سعادت کوه ، قلعه مبارک کوه ، قلعه فیروز کوه ، قلعه مهرین یا مهرنگار ، قلعه گرد کوه و قلعه طبس که در حقیقت این قلعه ها بحیث مراکز تعلیمی و تربیوی بمانند قطعات نظامی فعالیت مینمودند . در میان این قلعه ها قلعه طبس ، قلعه ماوند و قلعه قره مسین یا کره مسین ( کرمان شاه ) قلعه های بوده اند که در آنها فدائیان مطلق تعلیم و تربیه میشده اند . قابل توضیح میدانیم که فدائیان مطلق به آنده اشخاص و مخصوصاً جوانان سرسپرده اطلاق میشده است که آگاهانه و داوطلبانه حاضر میشدند تا تعلیمات خاص و دشوار به اصطلاح امروزی چریکی را توأم با آموزش چگونگی ویژگی های پیشبرد ماموریت آموخته به انجام ماموریت های فوق العاده دشوار و خطرناک مخصوصاً نابودی افراد کلیدی دشمنان قسم خورده اسماعیلیان که اقدام به قتل عام پیروان و یا شخصیت های بزرگ رهبری اسماعیلی را که شمار شان کم نیست ؛ میگردیدند . فدائیان اسماعیلی بطور معمول

این وظایف خطیر را ؛ بیباکانه ، با از جان گذشتگی ، و در مظهر عام در شرایطی که اینگونه اشخاص در امنیت و محافظت کامل میبودند انجام میدادند تا پند دیگران شده از ریختن خون پیروان عادی اسماعیلی پرهیز نمایند .

قابل یاد آوریست که کشتن ظالمانه و وحشتبار بزرگان اسماعیلی بدستور خلفای عباسی و حکمرانان سلجوقی و غزنوی بارها اتفاق افتیده است که بطور نمونه از کشتن عبدالملک عطاش دانشمند و داعی بزرگ بدست سلطان محمد سلجوقی که « جسد آنرا بمدت هفت روز تمام در بالای دار نگهداشت و آنگاه فرمود تا آنرا تیر باران نموده و سپس بسوزانند . » که شبیهه داستان غم انگیز منصور حلاج است . ( ۳۲ )

هكذا مقاومت احمد بن عطاش داعی و فرمانده قلعه شاهدز در اصفهان با هشتاد تن از رزمنده گان که حاضر به پذیرفتن معامله تسلیم قلعه نبودند « از قرار معلوم وی بران شد که تا آخرین نفس بجنگد . و در آخر با گروه کوچکی از نزاریان که بروی هم هشتاد تنی میشدند . با سلجوقیان نبرد کردند ، و حتی در آخرین برجی از قلعه که در دست شان مانده بود از خود دفاع کردند . در آخرین یورش ، بیشتر نزاریان کشته شدند و تنها معدودی مؤفق به فرار شدند . زن احمد خویشتن را به جواهرات بیاراست و از باروی قلعه به زیر افگند ، اما احمد دستگیر شد . او را در خیابانهای اصفهان برای تماشای مردم گردانیدند ، و سپس زنده زنده پوستش را کردند . پسر احمد نیز کشته شد ، و سرهای آنها را برای مستظهر ، خلیفه عباسی ، به بغداد فرستادند . » ( ۳۳ )

و همچنان داستان معروف بر دار کردن ابوالفضل محمد ابن حسین مشهور به حسنک ، وزیر مقتدر

سلطان محمود در تاریخ بیهقی که خود گفته ( سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزییدی کشد ، و خواننده گان این تصنیف گویند : [ « شرم باد این پیر را » بلکه آن گویم ، که تا خواننده گان با من اندر این موافقت کنند و طعنی نزنند . ] دعوت مینمایم که بطور مفصل بیان نموده است که بیان کامل آنرا درینجا زاید میدانم اما بی مناسبت نخواهد بود تا بطور مختصر محتوی تراژیک این داستان که نشان دهنده گفتار و کردار ظالمانه و وحشیانه رهبران بنام مسلمان است ، بطور نهایت فشرده بیان نمایم : گناه حسنک وزیر این بوده که : حجاج غزنه برهبری او که در سالهای - ۴۱۵ به نیابت شاه غزنی سلطان محمود عازم مکه معظمه شده بود موقع بازگشت از مراسم حج به نسبت تف باد سوزان بادیه از بیراهه که سفر در آن خطر آفرین بود ؛ کاروان حجاج را بناچار از طریق قلمرو فاطمیان بصوب غزنه عودت میدهد . خلیفه فاطمی الظاهر بامرالله بمنظور ایجاد حسن تفاهم وتضعیف اقدامات خصمانه سلطان محمود بر ضد اسماعیلیان که نسبت تحریکات خلفای عباسی حد و حصر نداشت حسنک وزیر را در محلی بنام وادی القرا بحضور میپذیرد . واز کاروان حجاج غزنه همچون برادران مسلمان پذیرائی و مهمان نوازی نموده و تهایی را از باب حرمت بمنظور تأمین و تحکیم روابط برادری بخاطر فروکش ساختن دشمنی ها و تبلیغات خصمانه به وزیر ، اراکین مهم کاروان داده و به سلطان محمود پادشاه غزنه نیز میفرستد و حسنک وزیر این تهایی را میپذیرد تا به سلطان ببرد . البته حسنک از جهتی رد این تهایی را نیز از صلاحیت خود نمیدانست چون

عاقبت انجام این عمل نیز نا معلوم بود . دریافت خلعت از خلیفه فاطمی و تصور ایجاد زمینه ارتباط حسنه میان سلطان غزنه و خلیفه فاطمی ؛ القادر خلیفه عباسی را بسیار نگران میسازد و به همین دلیل نماینده خاص خود را با فرمانی به نزد سلطان محمود میفرستد که حسنک قرمطی (اسماعیلی) شده است و باید او را اشد مجازات نمائید تا عبرت دیگران شود و دیگر کسی با فاطمیان ارتباط برقرار نسازد . پادشاه چون بوزیرش احترام و اعتماد داشت و ازین امر سرباز میزند ولی بعد از سر او در اثر اختلافات پسران محمود ( محمد و مسعود ) بر سر جانشینی پدر ؛ مسعود از حسنک وزیر میخواهد که از طرفداری برادرش محمد دست بردارد و جهت آنرا اختیار نماید تا موجب احترام آن باشد ولی حسنک چون به برادرش بیعت نموده بود ؛ تغیر رأی را عمل ناجوانمردانه دانسته جواب رد میدهد . همینکه مسعود از بخت بد وزیر پادشاه میشود ، عقده گذشته آن توأم با فشار خلیفه و عمال آن چون بوسهل زوزنی که دشمنان حسادتمند حسنک بودند دست بهم داده با استفاده از فرصت انتقام گرفتند . بهر حال این داستان تراژیک که صفات ناجوانمردانه و جابرانه ی حکمرانان آنزمان را معرفی میدارد ، بشیوه ی بی نهایت عالی و استادانه از جانب استاد سخن بیهقی به نگارش رسیده که به نسبت طولانی بودن مضمون این داستان گنجانیدن آنرا درین بخش زاید دانستم اما مطالعه آنرا در تاریخ بیهقی پیشنهاد مینمایم . ولی چند قسمتی از آنرا نمیتوان نا نوشته گذاشت :

چو حسنک پیامد خواجه ( احمد ) بر پای خاست »

. چون او این مکرمت بکرد ، همه اگر خواستند یا نه ، بر پای خاستند . بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت ، بر خاست نه تمام و بر خویشتن ژکید . خواجه احمد او را گفت : « در همه کار ها نا تمامی » . وی نیک از جای بشد . و خواجه ، امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی نشیند نگذاشت و بر دست راست من نشست . و بر دست راست خواجه ابوالقاسم کثیر معزول بود ، اما حرمتش سخت بزرگ بود - و بوسهل بر دست چپ خواجه ، ازین نیز سخت بتابید . و خواجه بزرگ روی به حسنک کرد و گفت : « خواجه چون میباشد و روزگار چگونه میگذارد ؟ » گفت : « جای شکر است » . خواجه گفت : « دل شکسته نباید داشت ، که چنین حالها مردان را پیش آید . فرمانبرداری باید نمود بهرچه خداوند فرماید ؛ که تا جان در تن است ، امید صد هزار راحت است و فرج است » بوسهل را طاقت برسید ، گفت : « خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیرالمؤمنین ، چنین گفتن ؟ » خواجه به خشم در بوسهل نگریست . حسنک گفت : « سگ ندانم که بوده است ، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت ، جهانیان دانند . جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است . اگر امروز اجل رسیده است ، کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار ، که بزرگتر از حسین علی نیم . این خواجه که مرا این میگوید ، مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است . . . و در خاتمه ی داستان در اثنای آویختن آن به دار . . . . حسنک را فرمودند که : « جامه بیرون کش ، وی دست اندر زیر کرد و ازاربند استوار کرد و پایچه های ازار را ببست و حبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار ، و برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار . و همه

خلق بدرد میگریستند . خودی روی پوش آهنی  
بیاوردند عمداً تنگ، چنانکه روی و سرش را  
نپوشیدی ، و آواز دادند که : « سر و رویش را  
بپوشید، تا از سنگ تباه نشود ؛ که سرش را به  
بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه » . و حسنک  
را همچنان میداشتند ، و او لب میجنبانید و  
چیزی میخواند ، تا خوردی فراختر آوردند .  
ودرین میان احمد جامه دار پیامد سوار ، و روی  
به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان  
میگوید : « این آرزوی تست که خواسته بودی و  
گفته بودی که « چون تو پادشاه شوی ، ما را بر  
دار کن » ، ما بر تو رحمت خواستیم کرد ، اما  
امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده ای  
و به فرمان او بر دار میکنند .

حسنک البته هیچ پاسخ نداد . پس ازان ، خودی  
فراختر که آورده بودند ، سر و روی او را بدان  
بپوشانیدند . پس آواز دادند او را که « بدو !  
« دم نزد و از ایشان نیندیشید . هر کس گفتند  
« شرم ندارید ؟ ! مرد را که می بکشید ، به دار  
برید ؟ ! » و خواست که شوری بزرگ بر پا شود .  
سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و  
حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند  
؛ بر مرکبی که هرگز ننشسته بود بنشانند . و  
جلادش استوار ببست و رسنه فرود آورد . و آواز  
دادند که « سنگ دهید » . هیچ کس دست به سنگ  
نمی کرد ، و همه زار زار میگریستند ، خاصه  
نیشاپوریان . پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ  
زنند \_ و مرد خود مرده بود \_ که جلادش رسن به  
گلو افکنده بود و خبه کرده . . . . . و حسنک قریب  
هفت سال بر دار بماند ، چنانکه پایهایش همه  
فرو تراشید و خشک شد ، چندانکه اثری نماند تا  
بدستور فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کس  
ندانست که سرش کجاست و تن کجاست » . ( ۳۴ )  
این همه سر های بریده را به خاطر تسکین



قلبهای بیرحم و تشنه به خون به اصطلاح خلیفه میفرستادند تا خوش خدمتی و نوکری گوش بفرمانی خود را ثابت و خلیفه را از دیدن سرهای بریده مسرور و خوشنود گردانند .

علاوتاً قابل یاد آوریست که در زمان حاکمیت سلجوقیان ابوعلی حسن بن علی طوسی ملقب به خواجه نظام الملک وزیر اعظم در تمام اداره امور کشوری نقش کلیدی داشت موصوف با حسن صباح و آئین اسماعیلیه دشمن آشتی نا پذیر بود ، و بارها برای قلع و قمع اسماعیلیان لشکر کشی مینماید . ولی هر بار بجز از قتل عام افراد ملکی و بیدفاع اسماعیلیانی که از ساحة امنیت نیرو های دفاعی اسماعیلی بدور بودند بموفقیت های دلخواه دیگری که آرزوی فتح قلعه های اسماعیلی بود ، نمیرسید . و این شکست ها را برای خود شرمساری پنداشته برای نابودی کامل اسماعیلیان روز تا روز مصمم تر میشد . گذشته از آن حکام خلفای عباسی در صدد نابودی شخصیت های رهبری و سرشناس اسماعیلیان با استفاده از حکمرانان دست نشانده شدند که این امر موجب آن شد تا اسماعیلیان اقدام باالمثل نموده در صدد نابودی شخصیت های کلیدی دستگاه های حکومتی و نوکران گوش به فرمان شان برآیند . روند این عکس العمل بعد از بدار آویختن اهانت بار و تحقیرآمیز دانشمند شهیر وقت استاد شرف الدین طوسی رئیس مدرسه نظامیه نیشاپور که در عین زمان داعی اسماعیلی بود و دارای داستان تراژیک است بطوریکه به چندین روز به دار ماند و سرانجام طنابی به پا های چنین شخصیتی بسته کشان کشان بدور از حومه شهر بدون دفن و کفن رها ساختند و به کسی اجازه تدفین و تکفین ندادند ؛ اینچنین برخورد ضد اسلامی و ضد انسانی صبر جامعه اسماعیلی را در برابر خواجه نظام الملک که فرمان به دار

آویختن آنرا داده بود ؛ لبریز ساخت . این عمل  
خواجه ، اسماعیلیان را واداشت تا خواجه نظام  
الملک و عاملین قتل هر یک جلال الدوله حاکم  
نیشاپور و شیخ یوسف بن ضیاع استاد مدرسه  
نظامیه نیشاپور ( رقیب طوسی و داوطلب ریاست  
مدرسه ) زمینه ساز دسیسه این توطئه را به  
جزای اعمال شان برسانند . باید گفت که برای  
کشتن سران اسماعیلی عموماً محکمه ی بر گزار  
نمیشد و فقط اثبات ظاهری اسماعیلی بودن  
میتوانست به حیث جرم نا بخشودنی به حساب آید  
؛ ولی رهبران اسماعیلی عموماً بعد از ارزیابی  
و محاکمه ی غایبانه آنعه اشخاص کلیدی که در  
پی قتل داعیان و نابودی کامل اسماعیلیان  
توطیه و دسیسه میچیدند فتوای قتل میدادند که  
این اقدام از یک جهت برای جلوگیری از قتل عام  
اسماعیلیان کمک مینمود تا از شر این قاتلین در  
امان باشند و از طرفی پندی بود برای دیگران تا  
دیگر از دشمنی با اسماعیلیان پرهیزند .  
باید گفت که انجام این قصاص ها را عموماً به  
فدائیان داوطلب و آماده به این کار که در قلعه  
های مخصوص پرورش می یافتند ؛ محول ساختند .  
برای قصاص خون استاد شرف الدین طوسی فدائیان  
: هر یک ابو طاهر ارانی برای سیاست خواجه نظام  
الملک ، خورشید کلاهی برای سیاست جلال الدوله  
و محمد طبسی برای سیاست شیخ یوسف بن ضیاع مؤظف  
گردیده بودند که با زیرکی و مهارت زیاد وظایف  
خطرناک شانرا مؤفقانه و با پرداخت قیمت جان  
به انجام رسانید .

در حادثه ی قتل خواجه نظام الملک قابل تذکر  
میدانیم که سلطان ملکشاه پادشاه سلجوقی بیشتر  
اوقات خود را به عشرت دنیا ، تفرج و شکار  
میگذرانید و به امورات کشوری توجه چندانی  
نداشت . و همه امورات حکومتی و نظام کشوری را  
وزیر اعظم آن خواجه نظام الملک رهبری و اداره

مینمود که با اسماعیلیان خصومت بی اندازه داشت. به روایتی در اواخر وزارت خواجه نظام الملک بنا به حسادت تحریک آمیز ترکان خاتون ملکه سلطان ملکشاه و تعدادی از اهل دربار بخاطر اقتدار، و فرمانرایی های خود کامه نظام الملک که شوکت و حضور قدرت شاه را در حکومت زیر سایه قرار داده بود و به دیگر اراکین دربار اهمیت نمیداد؛ شاه را نسبت بوزیر اعظمش حسادتمند و مشکوک گردانیدند. خواجه نظام الملک که تمام اداره امور کشوری را در دست داشت و نسبت به شاه در حضر و سفر از ده برابر محافظین امنیتی از بهترین افسران گارد امنیتی با استفاده از وجوه بودجه حکومتی بر خوردار بود؛ درچنین سال زندگی که با سن و سال شاه و تمایلات مداوم آن به شکار و خوشگذرانی موافقت چندانی نداشت لذا به بهانه های مصروفیت کاری سعی مینمود تا شریک سفر و خوشگذرانی های شاه نباشد. اما اهل بد بین دربار این حرکت وزیر را نوعی از تکبر و غرور آن دانسته تبلیغ مینمودند که گویا وزیر اعظم به پاس حفظ منزلتش که جزو ملازمان شاه قلمداد نشود موضوع رسیدگی به امور دفتر داری را بهانه میسازد. و شاه را بر آشفته ساختند تا با حکمی وزیر را مجبور به ترک و ارسی امور و آمدن به شکارگاه نماید ضمناً فضای ایجاد شده در روابط شاه با وزیر اعظمش را به روایت دیگر عدم اجرای حواله ده هزار دیناری شاه به یک جوان که مورد محبت آن قرار گرفته بود؛ بود است؛ تیره تر ساخته و این گمانه زنی را قرین بواقعیت گردانیده که شاه اراده از سر راه برداشتن وزیرش را نموده و پلان ترکان خاتون بانوی سلطان و پیشکارش تاج الملک در مورد قتل وزیر در شکارگاه با آگاهی و مشاورت وی انجام پذیرفته شده باشد. تاج الملک که شخص زیرک و دانسته بود یکی

از غلام بچه های وزیر به اسم فضل الله دیلمی را که در داخل خیمه همنشین خواجه بود مؤظف میسازند تا با کارد خواجه را ازبین ببرد ، اتفاقاً غلام بچه همزمان با ورود فدائی اسماعیلی بداخل خیمه ی وزیر اعظم و در حضور محافظین ، بوی نزدیک شده محافظین گمان برده اند که غلام بچه با خواجه شوخی مینماید ولی غلام بچه در یکچشم بهم زدن شاهرگ گلوی وزیر را پاره وچندین ضربه پیهم را نیز به سر و صورت آن وارد مینماید ، پیش از آنکه محافظین در کمال حیرت داخل اقدام شوند تاج الملک پیشخدمت ترکان خاتون خانم شاه بطوریکه منتظر بروز واقعه بوده باشند با دو تن افراد مسلح به خیمه خواجه نظام الملک داخل شده بدون معطلی غلام بچه نابالغ را بهلاکت میرسانند تا راز مسئله سرپوشیده بماند . وبدین صورت فدائی اسماعیلی که به بهانه پیشکش نمودن معروضه اش به حضور وزیر پذیرفته شده بود ، وظیفه خود را انجام یافته دانسته صحت وسلامت به پایگاه خود بر میگردد . اما دشمنان اسماعیلی قتل خواجه را بنام آنها اشاعه دادند که این ادعا ازین جهت حقیقت ندارد ، ولی هرگاه این توطیه از قبل تدارک دیده شده توسط غلام بچه خواجه نظام الملک به انجام نمیرسید بدون شک فدائی اسماعیلی آماده گی آنرا داشته و شرایط آنرا مساعد ساخته بود تا این وظیفه را بلا درنگ و مؤفقانه به انجام رساند .

در گذشته به نقش شخصیت ها در رهبری و سازماندهی امور حکومتی جنبه مذهبی داده میشد و اقتدار و تصمیمگیری اینگونه اشخاص در مورد سرنوشت افراد جامعه غیر مسئولانه و بی حد و حصر و اکثراً وحشیانه و خارج از دایره انصاف و عدالت بود . این اندیشه که گویا سلطان سایه و نماینده تام الاختیارخدا در روی زمین است حتی

در تفکر برگزیده ترین اشخاص آشنا بعلم آنزمان نیز تأثیر انداخته بود. در حالیکه تأریخ گواه است که اکثریت این سلاطین با هزاران فتنه ونیرنگ با کشتن پدر، برادر و جنایات بیشمار ضد دین و آئین خود، غضب قدرت نموده خود را مالک جان و مال مردم ساختند. ومقامات چاپلوس و مرتجع روحانی نیز پشت به احکام الهی و بنده گان مستضعف آن نموده به حاکمیت ظالمانه و شیطانی شان جنبه تقدس میدادند. اینگونه قضاوت های بی انصافانه و بدور از عقل و منطق حتا در قضاوت های شخصیت هائی نذیر خواجه نظام الملک که دارای فهم بالغ از علوم وفنون زمان و از لحاظ سیاسی شخصیت برازنده زمان خود بود نیز بملاحظه میرسد، چنانچه میخوانیم: «اگر خداوند اداره امور جامعه را به سلطانی مقرر فرماید وی خود به خود از موهبتی خدائی برخوردار میشود زیرا که خداوند آنرا بدو اعطا فرموده است ولذا اطاعتش واجب است. تذکر میدهم که اگر چنین سلطانی ستمکار باشد بناچار تقصیر مردم است که گناه کرده ومستحق مجازات شده اند و بدینوسیله جزای اعمال خویش را میبینند.» محمد حسین سروش «پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعه ایرانی پیش از اسلام و بعد از اسلام» ( ۳۵ )

و با این قضاوت غیر مؤجه وزیر اعظم که در شروع خدمتش در دستگاه حکومتی سلجوقیان محتاج سرلباس تازه، کرائیه وخراج منزل بود در کنار سلاطین مستبد سلجوقی صاحب ثروت و اقتدار بیشمار گردید؛ میتوان آنرا موهبت خداوندی برایش گفت ولی ظلم واستبداد حکام و آنهمه باج وخراج لشکری و سفربری های جبری اولاد رعایا با آنهمه مخارج بیشمار دربار و عشرت سراها چگونه میتواند گناه مردم بیچاره و مؤمن بحساب آید؟ علاوه فتواه های بیشمار دیگری هم از قاضی

القضات های خلافت های اسلامی درین زمینه وجود دارند که بطور نمونه تعدادی از آنها را بمطالعه میگیریم :

قاضی القضات بغداد، ابوبکر باقلانی ( قرن سوم هجری ) در رساله معروف خودش ( التهمید ) مینویسد که : « خلیفه اگر فاسق بود و ظلم کرد و اموال مردم را به زور گرفت و خون بیگناهان را ریخت و حدود و احکام الهی را زیر پا گذاشت باز هم قیام بر ضد او مجاز نیست و وی را خلع نمیتوان کرد فقط باید به راه راست موعظه اش کرد . » ( ۳۶ )

قاضی القضات دمشق ، یحی الدین دمشقی ، مؤلف شرح معروف بر « صحیح » مسلم بخاری ، که او را ( شیخ دارالحدیث ) خوانده اند ؛ در حاشیه خود بر « ارشاد الساری » قستلانی نظر میدهد که : « خروج بر خلیفه و حاکم بهر صورت که باشد حرام است ، اگر چه خلیفه فاسق و ظالم باشد . » ( ۳۷ )

ابن تیمه ، امام اعظم فرقه حنبلی و شیخ الاسلام دمشق ( قرن هفتم ) در رسائل الکبرا ، مهمترین رساله از رسالات 53 گانه اش ؛ فتوا میدهد که بفرض آنهم که آنکس که بر مسند حکومت نشسته است دزد و فاسق باشد اطاعت از او واجب است ، زیرا به خواست خداوند برین مسند نشسته است . ( ۳۸ )

اکنون لازم میدانم شمه ای از کار نامه های امیرالمؤمنین های ( خلفای ) دوران اموی ، عباسی و عثمانی را بطور نمونه ذیل ذکر نمائیم تا روشن شود این برگزیدگان خلافت های اسلامی تا کدام حد به اصول و موازین شرعی و اسلامی پایبند بودند و تقصیر رعایای اسلامی درین باره چه میباشد ؟ :

( در دوران خلفای راشدین دست خلیفه را ، آنهم هنگام بیعت با او ویا گرفتن مقرری قانونی از او

یا در موقع وداع با او میبوسیدند . در زمان معاویه مقرر شد که تنها آستین خلیفه را ببوسند ، و بعد به جایی رسید که سم اسپ خلیفه را میبوسیدند ، در حالیکه خلفای راشدین بطور عادی با مردم مینشستند و صحبت میکردند خلفای بعد از معاویه و نخستین خلفای عباسی از پشت پرده با وزیران و بزرگان خلافت سخن میگفتند . خلفای بعدی عباسی یک پرده را تبدیل به دو ، سه و چهار پرده کردند و بدین ترتیب منصب پرده داری بصورت یکی از مهمترین مناصب حکومتی در آمد . پرده دار میان خلیفه و حاضران می ایستاد و او امر خلیفه را از پشت پرده بدانان ابلاغ میکرد . و از همه نابخشودنی دستاورد معاویه موروثی کردن نهاد خلافت است که نتیجه آن رویکار آمدن امیرالمؤمنین های ناصالح ، فریبکار ، فاسق ، دروغگو ، آدمکش ، و طماع بود که وجود شان حتی بعنوان وارثان سلسله های بیابان گردان غارتگر نیز مایه شرم بود ، و با اینهمه اینان یکی پس از دیگری با ادعای نمایندگی تام الاختیار خداوند و رسول او در روی زمین بر مسند خلافت نشستند . ( ۳۹ )

- شهرت بسیار نا خوشایند یزید در تاریخ خلافت ؛ جنگ او با حسین بن علی و واقعه خونین کربلا است که شکافی التیام ناپذیر در تاریخ جهان اسلام پدید آورد . بدنبال این واقعه ، ونیز با تجاهر یزید به فسق ، مردم مدینه در سال ۶۲ هجری بر پس گرفتن بیعت خود از یزید اتفاق کردند . یزید مسلم بن عقبه یکی از سرداران خود را به مدینه فرستاد و او پس از جنگی سخت وارد آنجا شد و بدست سپاهیان خودش که عموماً اهل سوریه بودند ( ۷۰۰ ) تن از بزرگان قریش و مهاجرین و انصار و ( ۱۲۰۰۰ ) نفر از مردم شهر را کشت و از بقیه آنها به زور دو باره بیعت گرفت . لشکریان شام سپس

رهسپار مکه شدند ، اما پس از چهل روز محاصره این شهر و سنگباران خانه کعبه با دریافت خبر مرگ یزید دست از محاصره برداشتنند و به دمشق باز گشتند . (۴۰)

- امیرالمؤمنین سیزدهم ، یزید بن عبدالملک ،... از همان روز اول خلافت بساط باده پیمائی و عیاشی را چنان وسیع گسترده که او را خلیفه هرزه نامیدند . بخصوص کنیزک زیبائی بنام حبابه عقل و هوش ازو برد ، تا بدانجا که به تعبیر جرجی زیدان این کنیز فرمانروای واقعی امپراتوری اسلام شد . مسیلمه برادر کوچکتر خلیفه کوشید تا او را بر سر عقل بیاورد ، و وی نیز قول داد که از حبابه دوری گزیند ، ولی به نوشته «الآغانی» روز جمعه ای که خلیفه برای اقامه نماز جماعت رهسپار مسجد بود ، حبابه عود بر دست بر سر راه خلیفه ایستاد و با آوازی دلکش شعری برای او خواند که خلیفه از مسجد رفتن منصرف شد و به غلامش گفت که به برادرش مسیلمه بگوید بجای او بمسجد برود و نماز اقامه کند ، و خود با حبابه به عشرتگاه خویش در بیت الرأس در نزدیکی دمشق رفت و دستور داد که تا در آنجاست هیچ نامه و گذارشی را برایش نفرستند . حبابه پرسید : ای امیر مؤمنان ، پس مملکت را به که میسپاری ؟ یزید دست او را بوسید و گفت : ملت و مملکت اسلام را یکسره به خال روی تو میبخشم . (۴۱)

ولی این ماجرای عشق و مستی پایان غم انگیزی داشت ، زیرا حبه انگوری که یزید در بزم باده گساری به دهان حبابه پرتاب کرد آنقدر در گلوی او ماند تا خفه اش کرد . سه روز تمام یزید کالبد بیجان حبابه را در بغل داشت و حاضر به قبول مرگ او نمیشد ، وقتی



هم که به کاخ خلافت بازگشت یک هفته بعد دو باره دیوانه وار به گورستان دوید و دستور نبش قبر محبوبه اش را داد و آنگاه خود را بدرون گور افگند و جسد وی را در آغوش کشید و ساعتها درین وضع ماند تا جمعی از رجال آل مروان به گورستان آمدند و خلیفه را از قبر بیرون آوردند . تا هفت روز بعد از آن وی بحال نیمه دیوانه زنده ماند و درین مدت برادرش او را از نظر مردمان پنهان کرد تا مسلمین از آنچه بر جانشین پیامبر شان میگذرد آگاه نشوند . و در هفتمین روز خلیفه عاشق در گذشت و طبق وصیتش او را در کنار گور معشوقه به خاک سپردند . وی 37 سال عمر و نزدیک به چهار سال حکومت کرد . ( ۴۲ )

- { مروان دوم ملقب به « مروان حمار » ( ظاهراً بدلیل علاقه خاصی که بگلی بنام ورد الحمار داشت مشهور به حمار شده است ) پس از نشستن بر مسند خلافت دستور داد گور یزید بن ولید خلیفه را که تا سه ماه پیش از آن در گذشته بود نبش کنند و جنازه اش را بسوزانند . دو تن دیگر از رقبای احتمالی او ، پسر عمر بن عبدالعزیز و نواده عبدالملک خلفای پیشین اموی را به دستور وی با گذاشتن بالش بر روی دهان شان خفه کردند . سپس بزرگ خاندان عباسی ابراهیم معروف به امام را که مردی سالمند بود بصورت فجیعی از میان برد ، بدین ترتیب که بدستور او یک ظرف پر از نوره ( واجبی یا مایع تیزاب گونه ) به سرو صورتش پاشیدند و پوستش را چنان زنده زنده سوزاندند که چشم و گوش و بینی او با تندی آن ماده یکباره گداخته شد و از مجموع آن جز استخوان جمجمه چیزی باقی نماند .

مروان حمار پس از شکست از ابومسلم خراسانی فراری شد و بدنبال این شکست ابوالعباس سفاح

نخستین خلیفه خاندان عباسی و دست نشانده ابومسلم خراسانی به دمشق تاخت و آنرا به محاصره گرفت و برج و بارویش را کوبید ، و بعد از تصرف شهر اجساد کلیه خلفای خاندان اموی را از معاویه گرفته تا ابراهیم ، که از برخی از آنها جز استخوانهایی برجا نمانده بود از گور های شان بیرون کشید و سوزانید . خود مروان دوم در سال 132 هجری در یکی از قصبه های مصر بدست عمال خلافت عباسی افتاد و در همانجا سرش را بریدند و برای امیرالمؤمنین تازه ، ابوالعباس سفاح به کوفه فرستادند . (۴۳)

- همانطوریکه در دوران بنی امیه یزید بن معاویه پای میگزاری و رقص و ساز و آواز آشکار را به بارگاه خلافت باز کرده بود ، در دوران خلافت عباسیان نیز هارون الرشید راهگشای این اعمال بدستگاه خلافت شد . زرین کوب در اثر تحقیقی خود تحت عنوان « دو قرن سکوت » درین باره مینویسد :

( دربار خلافت هارون ؛ جلالی افسانه آسا داشت . قصر های خلیفه و بزرگان شهر با حرمسرا ها و خواجگان و کنیزان آن ، یادگار عظمت تیسفون و اعیاد این دربار با وزیران ایرانی آن و جامه و کلاه و زر و زیور خاص ایرانی خاطره های شکوه تیسفون را در بغداد زنده میکرد . شهری که بارگاه خلیفه بود از اکثر بلاد عالم اسلام باج میگرفت و در زر و زیور و مکننت و نعمت میغلتید . اما این همه ثروت شهر هزار و یک شب از کجا میآمد ؟ از غارت مردم ، زیرا عباسیان در فراز آوردن مال و گرد کردن خواسته ها همچنان دنباله روان خلفای شام بودند و حتی حرص و طمع زیاده از آنان میورزیدند . . . . . برای تأمین مخارج هنگفت دربار خلیفه که در عیاشی و ولخرجی مستغرق بود مردم مجبور به پرداخت

انواع خراج ها بودند . هزاران دودمان درمانده و پریشان میشدند تا خلیفه در پایان یک شب مستی بتواند باران جواهر و پول به شاعران و مطربان و ساقیان و دلکان خویش نثار کند . خون صد ها معصوم ریخته میشد تا خدمتگذاران خلیفه بتوانند سفره رنگین خود را به همه گونه نعمت ها بیارایند . ( ۴۴ )

داستان تعجب بر انگیز بوزینه ی زبیده خانم اول دنیای خلافت اسلام هر گاه در تاریخ طبری درج نمیبود برای نسل موجود باور نکردنی و دروغ و افتراه محض بحساب می آمد . ولی مؤرخ آنرا بی کم و کاست چنین بیان میدارد : « زبیده زن هارون الرشید را بوزینه ای بود که او را به غایت دوست میداشت و مقام او بخاطر زبیده به آنجا رسید که بفرمان هارون الرشید بوزینه را شمشیر بر کمر بستند و فرمان امامت بنامش نوشتند و سی ( ۳۰ ) مرد از درباریان را ملتزم رکابش کردند ، و آن بوزینه چندین دختر بکر را بکارت برداشته بود . سر انجام امیران غیرتمند طاقت خواری خدمت به بوزینه را نیاوردند و یزید بن مزید شیبانی یکی از آنان ، آن حیوان را بکشت ؛ هارون او را بدین جرم بدار آویخت ، و او و زبیده بر کشته شدن میمون سخت سوگوار شدند . شاعران دربار ، خلیفه و بانوی حرم را در مرگ بوزینه تعزیت گفتند و قاریان برایش قرآن خواندند . » ( ۴۵ )

در کاخ هارون الرشید ( ۳۰۰۰ ) خواننده و نوازنده و رقاصه بطور ثابت مشغول کار بودند که ( ۳۰۰ ) تن از آنها منحصرأ ساز میزدند و آواز میخواندند . اضافه بر آنان ، عده ندیم و دلک مسخره نیز در مواردی معین به خدمت خوانده میشدند . که مشهور ترین شان شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابو

مریم مدنی بودند. بهای هر یک از کنیزکان به تفاوت از هزار تا صد هزار دینار بود. نوشته اند که یکبار هارون یک انگشتی را به بهای یکصد هزار دینار خرید تا آنرا به یکی از کنیزکان سوگلی خود ببخشد. (۴۶)

امین خلیفه جانشین هارون الرشید به پسر عموی خود جعفر، فرزند هادی خلیفه، پیام فرستاد که کنیزک زیبای خود **بذل** را به او بفروشد. گفت که نمیفروشم. ولی امین قیمت را بالا و بالا تر برد، آنقدر که سرانجام جعفر راضی شد، بدین ترتیب که قایق جعفر را در دجله در برابر قیمت آن کنیز پر از طلا کردند و ارزش آن طلا (۴۰) کرور درهم یعنی یک میلیون دینار بود که همه به صاحب او تعلق گرفت. گویند این بالا ترین بهایی است که تا به امروز برای یک کنیز پرداخت شده است. (۴۷)

بهمان نسبت که تقاضا برای خرید کنیز مخصوصاً کنیزان زیبای کاردان و هنرمند افزایش می یافت، طبعاً نرخ آنها نیز زیاد تر میشد، تا آنجا که بهای یک کنیز گاه تا صد هزار دینار و در مواردی بیشتر از آن میرسید، چنانکه بادر سلیمان بن عبدالملک (خلیفه هفتم اموی) کنیزک زیبائی بنام زلفا را یک میلیون درهم خریداری کرد.

هارون الرشید کنیزی را به صد هزار دینار خرید و یک شب با وی همبستر شد و فردای آن او را به فضل برمکی بخشید. کنیزکان دیگری بنام سلاله و صالحه به ترتیب توسط یزید بن عبدالملک خلیفه اموی و الواثق بالله خلیفه عباسی با قیمت هائی به همین اندازه سنگین خریداری شدند. « (۴۸)

به نوشته مسعودی در حرمسرای متوکل خلیفه عباسی (۴۰۰۰) کنیز زیبا روی می زیستند که

خلیفه با همه آنها نزدیکی کرده بود . امیران و والیان که این شور و شوق را از خلیفه میدیدند از اطراف و اکناف بیژانس کنیزان ماهر و هنرمند برایش میفرستادند . از آنجمله عبدالله بن طاهر بود که در یکروز ( ۲۰۰ ) پسر و ( ۲۰۰ ) دختر خوش صورت برای متوکل پیشکش کرد ( ۴۹ )

در تاریخ امپراطوری عثمانیان ترک که خود را بر پایه فتوای علما و دستگاه های قضائی وابسته بدربار ( خلیفه باید برای رسیدن به مقام خلافت با شمشیر قیام کند و مدعیان خود را از میان بردارد ، و سلطان سلیم این کار را کرده است و در سراسر ممالک اسلامی مدعی دیگری باقی نگذاشته است . ) خلیفه اسلام میدانستند و معمول شده بود که پس از مرگ یک خلیفه عثمانی فقهای بزرگ شمشیر خلیفه متوفی را طی تشریفات به گردن خلیفه تازه می آویختند و این کار معمولاً در جامع ایوب ، مسجدی که بنام ابو ایوب انصاری صحابی پیغمبر نامگذاری شده بود انجام میگرفت . این صحابی طبق روایات در جنگ با نیروهای بیژانس در کنار بسفر کشته شده و همانجا دفن شده بود و مقبره اش ایوب مزاری یا جامع ایوب نام دارد ( ۵۰ )

در دوران خلفای عثمانی علاوه بر استبداد جنایتکارانه بر متصرفات این خلفا بر خوانواده های خود نیز رحم نداشتند طبق ایجاد قانونی تحت عنوان « قضاوت الهی » که از رأی و فتوای شرعی فقهای عثمانی برخوردار بود هر جانشین خلیفه حق داشت برای استحکام سلطنت خود کلیه برادران و فرزندان ذکور برادران خود را ( بدلیل اینکه اینان بعداً به خونخواهی پدران خود بر نخیزند ) به شیوه ی خفه از بین ببرد . برای حفظ متقدم معمولاً شاهزادگان بداخل قصر ها تحت نگهداری بودند و تنها حق تماس با کنیزان خود را داشتند . این تدابیر برای خفه نمودن این

شاهزادگان در نظر گرفته شده بود . بطور نمونه سلطان محمد سوم ، در روزی که سلطنتش اعلام شد به پیروی از همین سنت ۱۹ برادر و ( ۷ ) کنیز پدرش مراد سوم که همخوابگان مورد علاقه او بودند و ممکن بود فرزندی از او در رحم داشته باشند به جلاذ سپرد . سلطان مراد سوم بر روی هم ( ۱۰۳ ) فرزند داشت که از آنها ( ۲۰ ) پسر و ( ۲۷ ) دختر در هنگام آغاز پادشاهی و خلافت سلطان محمد زنده بودند ( ۵۱ )

حرمسراه‌های خلفای عثمانی پیوسته مرکز فحشا ، توطئه و توأم با دسیسه چینی های بیرحمانه و خطرناک میان اهل دربار بود . و هر کسی تلاش مینمود تا حریف خود را با استفاده از تأثیرش بر سلطان از سر راه بردارد . قابل ذکر است یکی از انحرافات اخلاقی در حرمسراها ترویج گردید همجنسگرایی بود . که روز تا روز توسعه یافت و حکام برای حفظ امنیت حریم خوانوادگی شان این جوانان نگون بخت را اخته مینمودند . « شمار این امردان و غلام بچه گان و خواجه سراها در کاخ های برخی از خلفا بحدی رسید که فی المثل در کاخ المقتدر بالله خلیفه عباسی از ( ۱۱۰۰ ) نفر فرا تر رفت .» ( ۵۲ )

« خواجه های اندرون حرمسراها بدو گروه مشخص تقسیم میشدند :

خواجه هائی که ( سفید ) نامیده میشدند و بیضه داشتند ، ولی آلت رجولیت شان بریده شده بود و خواجه هائی که نه آلت و نه بیضه داشتند و قره خواجه به شمار می آمدند .» ( ۵۳ )

« پس از آنکه حجاب در اسلام سخت شد و حرمسراها توسعه یافتند ، شماره خواجه ها بیش از پیش فزونی گرفت و بازرگانانیکه که بیشتر شان یهودی بودند به اخته کردن بندگان پرداختند تا آنها را به بهای گزافی بفروش رسانند . برای این منظور گارگاههای متعددی تأسیس شد که کار

شان اخته کردن برده گانی بود که بدین نیت خرید شده بودند و مشهور ترین این کارگاهها در وردن و لرن فرانسه قرار داشتند. تجاریهودی با بیرحمی غلامان جوان را به این سلاخ خانه ها میبردند و آنها را در آنجا اخته میکردند. بسیاری از آنان در زیر عمل جراحی میمردند، ولی آن عده که زنده میماندند عمدتاً به اسپانیا (حرمسراهای خلفای اموی اندلس) برده میشدند و در آنجا به بهای عالی به فروش میرفتند. « (۵۴)

« گاه نیز آنها را همانند اسپیا جواهر هدیه میدادند یا هر یک از پادشاهان فرنگ که بدوستی با خلفای اسلامی اندلس علاقه داشتند برای آنها میفرستادند، چنانکه امیران بارسلونا و تاراگونا هنگام تجدید قرار داد صلح هر کدام ( ۲۰ خواجه سفید پوست اسلاو و ( ۲۰ ) قنطار پوست سمور به المستنصر خلیفه اندلس هدیه دادند. شماره خواجهگان در دربار خلفا بقدری زیاد شد که دسته های مخصوصی بنام دسته ممالیک و عبید تشکیل یافت، و هر گاه که خلیفه برای بیعت یا اموری دیگر جشن میگرفت، خواجهگان را بعنوان تجمل به نمایش میگذاشتند. « (۵۵) وزیر اعظم سلطان سلیمان، رستم پاشا، هنگام مردن ( ۱۷۰۰ ) غلام سفید و سیا، ( ۲۹۰۰ ) اسپ، ( ۱۱۰۶ ) شتر، ( ۵۰۰۰ ) استر، چندین هزار شیئی طلا و نقره و جواهرات گرانبها به اضافه ( ۷۰۰۰۰ ) سکه طلا از خود باقی گذاشت (۵۶) داستانهای ازینگونه فساد و جنایات در دربار های خلفا بی نهایت زیاد اند که نمونه هائی از آنها را بگزیدیم تا خواننده گان عزیز بدانند که :

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند  
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند ؛ را  
خواجه حافظ شیرازی در بیان کدام حال سروده است

. . . . وبسا داستانهای دیگری در تواریخ وجود دارند که عفت قلم و سخن حکم بیان و نوشتن شانرا نمیدهد . و مطالعه جامع آنرا در تواریخ بزرگ نویسنده گان مؤرخین اسلام مخصوصاً : ابن اسحق ، ابن هشام ، ابن سعد ، طبری و بیهقی و علاوتاً دو جلد اثر گرانبهای دکتر شجاع الدین شفا تحت عنوان ( پس از هزار و چهار صد سال ) و دهها اثر مؤرخین دیگری که با وجود عواقب خطر آفرین مجبور بوده اند بسیاری از مسایل را در پرده و ناگفته نگهدارند ولی چنانچه بطور نمونه ملاحظه گردید ضمن ناگفتنی ها وقایع زیادیرا درج یادداشت های خود نموده اند . . که البته این ناگذیری برای بسیاری از مؤرخین همه ی ادیان و سیاستمداران وجود دارد . و خواننده گان عزیز را به مطالعه آثار مآخذ بخصوص اثر دو جلدی شجاع الدین شفا ( پس از هزار و چهار صد سال ) و دیگر اسناد تاریخی مؤرخین دعوت مینمائیم .

مقصد از بیان این وقایع حقانیت مبارزات مردم زحمتکش ، مسلمان و مؤمن را در برابر حکام مستبدیکه در پوشش فتوا های ناحق و غیر مشروع ملاها و روحانیون مرتجع ، هرگونه اعمال ضد انسانی و غیر اسلامی را مرتکب میشدند ، به ثبوت میرساند . و ظهور و آغاز مبارزات جنبش اسماعیلی در شمال افریقا و همچنان جنبش اسماعیلی برهبری حسن صباح در ایران موجود و خراسان دیروز و دیگر مناطق عالم نیز ؛ نمایانگر طغیان مردم در برابر استبداد ، بی عدالتی ، فساد و جنایات دست اندر کاران چنین حکمرانان به اصطلاح مسلمان بوده است . و اما باز گردیم به اصل موضوع در مورد جنبش انقلابی دینی برهبری حسن صباح که سر انجام بطور علنی دست به قیام علیه حکمرانان سلجوقی که بانیان اساسی خلفای عباسی بودند زده با قبول تلفات



و جانبازی های سر سپرده گان این نهضت بصورت یک حکومت مستقل با سرزمین های وسیع در مربوطات ایران تا شام با پایگاه های و قلعه های مستحکم در در درون خلافت عباسی و حکمرانان مقتدر شان بوجود آوردند . و سعی مینمودند تا تا به نیروهای خود اقتدار بخشیده از مردم و سرزمین های تحت تصرف شان محافظت نمایند . باید گفت که شخصیت حسن صباح بطور طبیعی در نتیجه توانمندی فکری و استعداد بینظیر آن در سوق و اداره با وجودیکه مانند سایر همردیفان فقط داعی سرزمین دیلم بود رفته رفته بحیث رهبر قابل قبول و مورد احترام برای برای همکیشان خود پذیرفته شد . موصوف همه ی زندگانی اش را وقف مباره نموده آگاهانه و صادقانه در راه آرمانهای خود بدون کوچکترین انحراف میرزمید . علاوهً زندگی مؤمنانه ی بدون تجمل و تشریفات داشته با زهد و تقوی میگذرانید . در رعایت شعائر اسلامی و مذهبی در میان همکیشان خود دقت کامل داشت . و همچنان در مخارج بیت المال بحدی که هنگام محاصره قلعه ی الموت از جانب قوای سلجوقی بخاطر حفظ ماتقدم زنان و فرزندان داخل قلعه را به گرد کوه فرستاده بودند زن و دختران حسن صباح مانند دیگر زنان و دختران مردم عادی از حاصل کار و زحمت خود که غالباً نخریسی و امور مالدار ی و زراعت بود امرار معاش مینمودند . و هیچگاهی از جانب حسن صباح امدادی را دریافت نداشته اند . حسن صباح فرزندان اش را بنامهای حسین و محمد ؛ که اولی را به اتهام شرکت در قتل داعی حسین قائنی در قهستان قصاص نمود در حالیکه قاتل آن بعداً شخصی بنام زید که بخاطر بد بینی با حسن صباح بهترین همکار آنرا از بین برد ، با ثبوت دستگیر گردید . و دومی را بجرم نوشیدن شراب . که قصاص آن هم مرگ نمیتواند باشد از بین برد

. به باوری گمان برین است که حسن صباح با احساس از روان و فرهنگ قابل پذیرش مردم آنزمان که بطور معمول بعد از هر پدیری پسرش را جانشین قرار میدادند چنانچه بعد از خودش چنین شد ؛ او نیز چون آینده این جنبش را در صورت همچو انتخابی به خطر میدید و گویا با این بهانه فرزندان خود را فدای آرمانهایش نموده است . حسن صباح قبل از وفاتش که در اواخر ربیع الثانی سال ۵۱۸ هجری معادل نیمه ژوئن سال ۱۱۲۴ عیسوی اتفاق افتاد بعد از ارزیابی های و بررسی های خود و همکارانش کیا بزرگ امید را بحیث جانشین خود برمیگزیند و سه تن از دعیان با تجربه و کار آزموده ( هر یک دهدار ابوعلی اردستانی ، حسن آدم قصرانی ، و کیا با جعفر ، فرمانده کل قوای نزاری) را بحث مشاورین اداره امور بوی تعیین مینماید . جامعه اسماعیلی باین انتخاب وی از جان و دل بیعت تام نمود . بطوریکه در دیگر بلاد اسلامی و غیر اسلامی آنزمان موضوع جانشینی بدون قتل و قتال و لشکر کشی های درون خانوادگی و با خونریزی انسانهای بیگناه و بی غرض ممکن نبود .

بزرگ امید پیشوای برجسته و باتجربه همچون حسن صباح بطور مقتدرانه اداره امور این جامعه یکپارچه را آغاز نمود . سلجوقیان به گمان تغیر رهبری و احساس امید به پیروزی در شرایط تغیر رهبری در جامعه نزاری دست به اقدامات تجاوز کارانه زدند و « بزرگ امید از همان ابتدای حکومتش با مخالفت و دشمنی امرای محلی روبرو شد و در ۵۱۸ / ۱۱۲۴ حدود هفتصد ( ۷۰۰ ) تن نزاری در شهر آمد در دیار بکر قتل عام شدند . » (۵۷)

بهمین منوال لشکر کشی ها و دشمنی های زیادی بر ضد نزاریان آغاز نمودند که ذکرهمه این حوادث که اکثراً شامل قتل عام مردم بیگناه به

جرم اعتقادات شان میشود ، موضوع بحث را بدر از ا میکشد ، اما همینقدر قابل گفتن است که چهارده سال دوران رهبری مدبرانه ی کیا بزرگ امید بر جامعهٔ اسماعیلی نزاری ( ۵۱۸ - ۵۳۲ / ۱۱۲۴ - ۱۱۳۸ ) با وجود لشکر کشی های پیهم سلجوقیان پر از موفقیت هائی بوده نزاریان بیش از پیش نیرومند تر و از وحدت و همبستگی کامل برخوردار گردیدند .

کیا بزرگ بعد از آنکه وضعیت صحی آن رو بوخامت گرائید سه روز قبل از رحلتش فرزندش محمد را به جانشینی خود منصوب نمود وبا این انتخاب زمینهٔ موروثی بودن رهبری را در جامعهٔ اسماعیلی نزاری گشود . همهٔ ی سرزمینهای اسماعیلی نزاری مانند دو رهبر قبلی با محمد ابن کیابزرگ صادقانه بیعت نمودند . و دنیای اسماعیلیان نزاری یکبار دیگر وحدت و همبستگی خود را به مخالفین شان که چنین انتظاری را نداشتند به اثبات رسانید . محمد ابن بزرگ امید نیز مانند پدرش طی بیست و پنج سال ( ۵۳۲ - ۱۱۳۸/۵۵۷ - ۱۱۶۲ )

از درایت و شایستگی در امر رهبری جامعه برخوردار بوده تحت رهبری خردمندانۀ او جامعهٔ اسماعیلی نزاری بموفقیت هائی نایل و سرزمین ها و قلعه های جدیدی را بدست آوردند . درین دوره که دورهٔ نسبتاً بدون درگیریها و جنگ های بزرگ بود به جامعهٔ اسماعیلی نزاری این فرصت را داد تا در ساحةٔ فعالیت های معنوی و عقلی نیز که بطور طبیعی مشتاق آن بودند توجه نمایند ، در مناطقی نذیر الموت ، قهستان و شام کتابخانه های بزرگی را تأسیس نموده در ساحات مختلف علوم کتب و رسالات علمی زیادیرا آفریدند . اکثراً دانشمندان مسلمان آنزمان از بیم اذیت و پیگرد متعصبین بدربار اسماعیلیان پناه برده از کتابخانه ها و حمایت های مادی و معنوی شان

مستفید میگردیدند . که بطور نمونه میتوان از محمد بن حسن جهرودی طوسی مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی که حدود ۲۶ سال در قلعه های اسماعیلیه به سر برد و در این مدت دست به تألیف و تحریر کتابهای متعددی از جمله شرح اشارات ابن سینا ، رساله معینیه ، مطلوب المومنین ، روضه القلوب ، رساله تولی و تبری ومخصوصاً کتاب روضه التسلیم و کتاب اخلاق ناصری بخشیده به ناصرالدین عبدالرحیم بن ابومنصور که رئیس اسماعیلیان نزاری قهستان که شخصیتی فاضل و دانشمند بود و خواجه بوی ارادت تام داشت بنام وی نوشته است ، رساله سیر و سلوک و رسالات دیگر ایشان پیرامون عقاید اسماعیلی را میتوان نام برد .

در دوران رهبری محمد ابن کیابزرگ بر اجرای مناسک و شرایع دینی مانند گذشته توجه زیاد بعمل می آمد ، شعار و عمل حکومت اسماعیلی نزاری بر پایه اصل روحیه وحدت و همبستگی اخوت و برادری و عدالت اجتماعی استوار بود ، اسماعیلیان نزاری که همکیشان شانرا **رفیق** خطاب مینمودند بطور عموم از رهبر تا افراد عادی جامعه با حفظ احترام و رعایت مقام معنوی در فضای اعتماد و صمیمیت زندگی مینمودند ، جامعه اسماعیلی نزاری آنزمان از حیث تفاوت های بزرگ طبقاتی ، ستم ملی و مظالم اجتماعی چنانچه در دیگر امارات همجوار اسلامی مشهود بود ، وجود نداشت . مردم مجبور به پذیرش کیش اسماعیلی نمیشدند . رهبران اسماعیلی زندگی بدون تشریفات داشته و مانند مردم عامه امرار معاش نموده به وضع زندگی مردم و دستگیری به نیازمندان توجه مینمودند . مردم به نحوی خود را شریک حکومت و جدا از حاکمیت سیاسی نمیدانستند ، مسئولین حکومتی که در عین حال رهبران مذهبی بودند بحیث مبلغین عقیده وی و

مدافعین منافع مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بودند . لذا مردم بطور طبیعی با جان و دل از دستورات شان اطاعت و از شخصیت شان دفاع مینمودند . داری های عامه متعلق به همه وهیچگاهی به منافع شخصی و مسئولین حکومتی از ان استفاده بعمل نه آمده است . از جوانان و نیروهای مستعد به جنگ در دفاع از سرزمین و مردم استفاده بعمل می آمده و بقیه افراد جامعه بطور مشترک مصروف کار و فعالیت های اقتصادی جامعه بوده اند . و بدین ترتیب نظام اجتماعی مسلط در جامعه اسماعیلی نزاری تقریباً بر پایه مالکیت اجتماعی برقرار بوده است . طبابت درمانگاهی رایگان در دسترس عامه بوده که در منطقه نظیر آن وجود نداشته است ، تمام دارو های طبیعی آن از جانب دارو سازان و حکیمان اسماعیلی نزاری تهیه میگردد است . و چطوریکقبلاً به آن اشاره شد ، در گذشته باشندگان مناطق اطراف الموت و گرداگرد آن ، تهیه کننده و صادر کننده گان گیاه های داروئی مشهوری بودند که این پیشه سبب شد تا مردم این سرزمین لقب حشاشین را بخود کمائی کنند . چون معنی حشیش ( گیاه خشک ) و به حشاش ( فروشنده علف خشک ) گفته میشود . که جمع آن حشاشین میشود . ( فرهنگ معین ) و بعضی از سیاحان ومؤرخین نا آشنا به معنی این لغت توأم بادشمنان اسماعیلی نزاری ازین واژه تعبیر نادرست نموده و داستانهای واهی را نذیر باغ بهشت گونه حسن صباح ، که چنین باغی هرگاه وجود میداشت نمیتوانست از نظر ها پنهان شود ؛ جز تبلیغاتهای خصمانه به آن ضمیمه ساختند . بطور خلاصه دوران سه رهبر اسماعیلی نزاری ( حسن صباح ، کیا بزرگ امید و محمد بن بزرگ امید ) در کمال ایمانداری و صداقت نسبت به عقاید و مردم شان سپری گردید و بنام امامان اسماعیلی

که در ستر بوده و دعوت مینمودند یاد میشود . و این دوره یکی از دوره های دشوار ؛ بنیادین و پر افتخار تاریخ اسماعیلیان نزاری میباشد .

محمد در ربیع الاول ۵۵۷ / مارچ ۱۱۶۷ بعد از بیماری مختصر وفات نمود و در جوار مقبره حسن صباح ، بزرگ امید و ابوعلی اردستانی بخاک سپرده شد .

انا لله و انا اليه راجعون .  
بقیه دارد

---

---

#### فهرست مدارک و مآخذ :

- ۱ - سقینت البحارة شیخ عباس قمی جلی اول صفحه ۶۵۷
- ۲ - فرقه شیعه نوبختی ترجمه علی دشتیانی صفحه ۴۵
- ۳ - // // // // // صفحه ۵۰
- ۴ - // // // // // و الملل و النحل شهرستانی صفحه های ۱۲۷ - ۱۲۸
- ۵ - فرقه شیعه نوبختی صفحه ۵۰
- ۶ - // // // // // ۵۲
- ۷ - // // // // // ۵۲
- ۸ - // // // // // صفحه های ۴۶ و ۴۷
- ۹ - مختصری در تاریخ اسماعیلیه دکتر فرهاد دفتری صفحه ۵۲
- ۱۰ - تاریخ و عقاید اسماعیلیه صفحه ۱۱۳ دکتر فرهاد دفتری
- ۱۱ - الامام زید ابو سعید بن نشوان صفحه ۷۰
- ۱۲ - مختصری در تاریخ اسماعیلیه صفحه ۴۵

- ۱۳ - دانشنامه آزاد ( تاریخ کربلا در یک نگاه) ویکی پیدیا
- ۱۴ - بنیاد های کیش اسماعیلی صفحه ۱۱۲ برنارد لوپس
- ۱۵ - برخی بررسی ها در باره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران صفحه ۳۶۵ احسان طبری
- ۱۶ - تاریخ ادبی ایران - ج ۲ صفحه ۱۹۶
- ۱۷ - اخوان الصفا جلد چهارم صفحه ۱۰۵
- ۱۸ - تاریخ تمدن اسلام ، ترجمه فارسی صفحه ۶۵
- ۱۹ - ابن خلکان : وفيات الا عیان ج ۲ صفحه ۲۴۷
- ۲۰ - سفر نامه ناصر خسرو ص ۱۱۲ - انتشارات مزدا کلفورنیا امریکا ۱۹۸۰

Wheeler M. Thackston Jr .

- ۲۱ - تاریخ خلفای فاطمی صفحه ۳۰ عبدالرحمان سیف آزاد
- ۲۲ - // // ۷ // //
- ۲۳ - // // ۳۴ // //
- ۲۴ - تاریخ اسلام صفحه ۱۱
- ۲۵ - تاریخ خلفای فاطمی صفحه ۱۷۲ عبدالرحمان سیف آزاد
- ۲۶ - مختصری در تاریخ اسماعیلیه دکتر فرهاد دفتری صفحه ۱۷۱
- ۲۷ - تاریخ و عقاید اسماعیلیه صفحه ۳۸۷ دکتر فرهاد دفتری
- ۲۸ - خداوند الموت پل آمیر صفحه ۵۸ ترجمه ذبیح الله منصوری
- ۲۹ - تاریخ طبری صفحه ۳۸۵۴
- ۳۰ - عصرزین فر هنگ ایران صفحه ۱۱۲
- ۳۱ - تاریخ طبری ج ۹ صفحه ۳۸۵۵
- ۳۲ - برخی بررسی ها در باره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران . اثر احسان طبری صفحه ۳۴۰
- ۳۳ - تاریخ و عقاید اسماعیلیه صفحه ۴۱۶ دکتر فرهاد دفتری
- ۳۴ - برگزیده نظم و نثر فارسی صفحه ۱۳۱ مهدی ماحوزی

- ۳۵ - محمد حسین سروش (( پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعۀ ایرانی پیش از اسلام و بعد از اسلام )) فصلنامه ره آورد ، چاپ لس آنجلس ، شماره ۲۵ صفحه ۴۰۳
- ۳۶ - ابوبکر محمد بن طیب الباقلانی ، در « تمهید » چاپ قاهره جلد ۴ صفحه ۱۸۶ .
- ۳۷ - یحیی الدین دمشقی در حاشیۀ بر ارشادالساری ، چاپ بولاق ، جلد ۸ ، صفحه ۳۴
- ۳۸ - ابوالعباس احمد ابن تیمیه در : « رسائل الکبرا » چاپ قاهره ، جلد ۴ ، صفحه ۱۷۱
- ۳۹ - جرجی زیدان : تاریخ تمدن اسلامی ، ترجمۀ فارسی ، صفحه ۷۰۸ ، ۴۰ -
- تاریخ طبری ، حوادث سالهای ۶۰ تا ۶۳ هجری ؛ مروج الذهب مسعودی ، چاپ پاریس ج ۵ صفحه ۱۲۶
- ۴۱ - الاغانی ، ج ۷ ، صفحه ۱۲۷
- ۴۲ - تاریخ طبری ، حوادث سالهای ۱۰۱ تا ۱۰۴ ؛ مروج الذهب چاپ پاریس جلد ۵ صفحه ۴۴۵ - ۴۴۶ ؛ الاغانی ، چاپ قاهره ج ۱۳ صفحه ۱۶۶ - ۱۷۵
- ۴۳ - برای بررسی بیشتر ، تاریخ طبری ، حوادث سالهای ۱۲۷ تا ۱۳۲ ؛ ابن عساکر : تاریخ مدینته دمشق ، صفحه ۱۲۸ ؛ صلاح الدین منجمد : معجم بنی امیه ، بیروت ، ۱۹۷۰ صفحه ۱۷۰

D. C . Dennett : Marwan ibn Muhammad ;th passing of the Umayyad caliphate ; Harvard 1939 .

- ۴۴ - عبدالحسین زرین کوب : دو قرن سکوت ، صفحه های ۱۸۷ - ۱۸۸
- ۴۵ - تاریخ طبرستان ، صفحه ۹۲
- ۴۶ - تاریخ تمدن اسلامی صفحه ۸۷۹
- ۴۷ - تاریخ تمدن اسلام صفحه ۹۸۶
- ۴۸ - تاریخ تمدن اسلامی صفحه ۸۹۰
- ۴۹ - مروج الذهب ، چاپ پاریس جلد دوم صفحه ۱۱۵
- ۵۰ - تاریخ تمدن اسلامی ، ترجمۀ فارسی ، صفحه ۹۲
- ۵۱ - N . M . Penzen در The Harem ، در لندن ، ۱۹۳۶ ، صفحه ۱۹۷
- ۵۲ - پس از یک هزار و چهار صد سال ج اول صفحه ۶۱۸ اثر شجاع الدین شفا



- ۵۳ - M.lzzedin در Les eunuques dans le palais ottoman ، مجله  
Orient شماره ۲۴ سال ۱۹۶۲
- ۵۴ - N. Barber در The Lords of the Golden Horn ، لندن ،  
۱۹۷۳
- ۵۵ - تاریخ تمدن اسلامی ، ترجمه فارسی ، صفحه ۸۸۹
- ۵۶ - M. lzzedi در les eunuques dans le palais ottoman ، مجله  
Orient شماره ۲۴ ، سال ۱۹۶۲
- ۵۷ - تاریخ و عقاید اسماعیلیه ص ۴۲۷ دکتر فرهاد دفتری
- ۵۸ - صد پرسش اعتقادی اثر احمد علی شیخ زاده ، قم گل‌های بهشت ۱۳۸۳